

پروژه بازخفت استعمار و استبداد - فاز اضطراری

تحلیل و واکاوی دقیق بندهای ظالمانه، استعماری، ضد دموکراتیک، نقض حقوق جهان شمول، استبداد انتیکی، و بازتولید دیکتاتوری

پژواک کوبیان

۱۱ مارس ۲۰۲۶

این میزان اختیارات شخص اول و میزان استبداد در نهاد دربار و قدرت دولت متمرکز، حتی از پیش از انقلاب مشروطه فزونتر است.

<https://www.kurdia.net/archives/11139>

مقدمه

این سند یک تحلیل انتقادی جامع از نسخه دوم و به روز شده دفترچه «پروژه شکوفایی ایران - فاز اضطراری» ارائه می‌دهد و متأسفانه به تفصیل اثبات می‌کند که این سند جدید نه تنها نسخه قبلی را بهبود نمیدهد، علی‌رغم لفاظی‌های دموکراتیک خود، اساساً اصرار بر تاسیس ساختاری ضد دموکراتیک برای احیای سلطنتی است که اصول جهان شمول شهروندی را نقض می‌کند، حقوق اتنی، ملتها و اقوام را به حاشیه می‌راند و ساختارهای حاکمیت اقتدارگرا را تحت پوشش گذار دموکراتیک بازتولید می‌نماید. جزوه فاز اضطراری (به روز رسانی شده) خود را به عنوان نقشه‌راهی برای گذار ایران به دموکراسی پس از سقوط فرضی جمهوری اسلامی معرفی می‌کند. با این حال، بررسی دقیق نشان می‌دهد که این سند، قدرت فوق‌العاده‌ای را در دستان گروه رضا پهلوی متمرکز می‌کند، مشارکت دموکراتیک را در طول دوره حساس گذار به طور سیستماتیک کنار می‌گذارد، حقوق و خواسته‌های جمعیت‌های متنوع قومی را نادیده می‌گیرد و سازوکارهایی را برای تداوم اقتدار سلطنتی ایجاد می‌کند که هرگونه گذار دموکراتیک واقعی را تضعیف می‌سازد.

این تحلیل در سه بخش تنظیم شده است:

(۱) تمرکز قدرت و ساختارهای ضد دموکراتیک، که بررسی می‌کند چگونه قدرت توسط یک فرد واحد در انحصار درمی‌آید؛

(۲) نقض حقوق شهروندی و به حاشیه راندن قومیت‌ها، که تحلیل می‌کند چگونه این سند در تضمین حقوق

جهان شمول ناکام مانده و اقلیت‌های قومی را به‌طور سیستماتیک مستثنی می‌کند؛ و (۳) سازوکارهای دیکتاتوری و تداوم آن، که نشان می‌دهد چگونه این چارچوب، استمرار حاکمیت استبدادی را تضمین می‌کند. هر ایراد استدلالی با ارجاعات مشخصی به سند فاز اضطراری بسط داده شده است تا نشان دهد چگونه این طرح با هنجارهای دموکراتیک بین‌المللی در تضاد است، ساختارهای قدرت دوران خاندان را بازتولید می‌کند و تهدیدی برای جایگزینی یک سیستم اقتدارگرا با سیستم اقتدارگرای دیگر محسوب می‌شود.

بررسی براساس نسخه جدید و به‌روزرسانی دفترچه اضطرار می‌باشد (در مورد نسخه پیشین گزارش دیگری تهیه شده بود).

بخش ۱: تمرکز قدرت و ساختارهای ضد دموکراتیک

ایراد ۱: قدرت مطلق به یک «رهبر» غیرمنتخب واگذار شده است

سند فاز اضطراری با واگذاری قدرت مطلق به شاهزاده رضا پهلوی، که بدون هیچ‌گونه مأموریت انتخاباتی یا مشورت مردمی به عنوان «رهبر قیام ملی» تعیین شده است، اصول دموکراتیک را اساساً نقض می‌کند. این سند صراحتاً بیان می‌کند که رضا پهلوی برای لغو قانون اساسی جمهوری اسلامی و تأسیس نظام گذار «فرمان رسمی صادر خواهد کرد». این اختیار یک‌جانبه برای انحلال ساختارهای قانونی موجود و تحمیل ساختارهای جدید، نمایانگر جوهره قدرت استبدادی است. هیچ سازوکاری در این سند برای تأیید یا رد به دست گرفتن قدرت توسط پهلوی از سوی مردم ایران وجود ندارد. این ادعا که وی در جریان اعتراضات ژانویه ۲۰۲۶ به عنوان «رهبر به‌طور گسترده شناخته‌شده» ظهور کرده است، برای توجیه این غصب قدرت استفاده می‌شود، اما شعارهای گسترده اعتراضی، مشروعیت دموکراتیک یا اقتدار قانونی محسوب نمی‌شوند. در هر گذار دموکراتیک واقعی، انتقال قدرت نیازمند رویه‌های قانون اساسی، تأیید انتخاباتی، یا حداقل یک همه‌پرسی در مورد این است که چه کسی باید روند گذار را رهبری کند. چارچوب این سند به پهلوی اجازه می‌دهد تا تمام نهادهای کلیدی دولتی—مهمستان گذار (قوه مقننه)، دولت گذار (قوه مجریه) و دیوان گذار (قوه قضاییه)—را منصوب کند و به عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح خدمت نماید. این تمرکز قدرت قانون‌گذاری، اجرایی، قضایی و نظامی در یک فرد غیرمنتخب، دقیقاً ساختار قدرت سلطنت مطلقه را بازتولید می‌کند. این ادعا که این ترتیبات موقتی هستند، ماهیت اقتدارگرایانه آن را کاهش نمی‌دهد؛ بلکه رویه‌های خطرناکی را پایه‌گذاری می‌کند که می‌تواند از طریق مفاد خود سند برای تمدیدهای مشروط، به‌طور نامحدود تمدید شود.

ایراد ۲: قوه مقننه گذار منصوب شده، نه انتخاب شده

مهستان گذار، که سند آن را به عنوان قوه مقننه معرفی می‌کند، کاملاً توسط رضا پهلوی منصوب می‌شود و توسط مردم انتخاب نمی‌گردد. بند ۹ بندهای سیاسی صراحتاً بیان می‌کند: «انتصاب، برکناری و تنظیم تعداد کل اعضای مهستان گذار... باید توسط رهبر قیام ملی (شاه) انجام شود.» این ترتیب اساساً با اصل دموکراتیک دولت نماینده، که در آن اقتدار قانون‌گذاری از حاکمیت مردمی و از طریق انتخابات آزاد نشأت می‌گیرد، در تضاد است. این میزان اختیارات شخص اول حتی از پیش از مشروطه فزونتر است.

یک قوه مقننه انتصابی در خدمت رضایت مقام منصوب‌کننده است، نه مردم. حتی اگر اعضای مهستان گذار بتوانند با اکثریت مطلق برای برکناری اعضا یا تنظیم تعداد آن‌ها (منوط به تأیید پهلوی) رأی دهند، این رویه داخلی این واقعیت را تغییر می‌دهد که این نهاد فاقد مشروعیت دموکراتیک است. مردم هیچ صدایی در این مورد ندارند که چه کسی در طول دوره حساس گذار، زمانی که تصمیمات اساسی در مورد آینده کشور اتخاذ می‌شود، نماینده آن‌ها باشد. ادعای سند مبنی بر اینکه اعضای منصوب شده «نماینده تنوع ملت یکپارچه ایران» خواهند بود، بدون پاسخگویی انتخاباتی بی‌معنی است. نمایندگی نمی‌تواند واقعی باشد وقتی که از بالا اعطا شود به جای اینکه از طریق انتخابات رقابتی به دست آید. این قوه مقننه انتصابی می‌تواند بدون هیچ‌گونه مأموریتی از سوی شهروندان، قوانین را وضع کند، بودجه‌ها را تصویب نماید و تصمیمات حیاتی مؤثر بر همه ایرانیان را اتخاذ کند. این مدل بیشتر شبیه شوراهای مشورتی انتصابی در پادشاهی‌های مطلقه است تا پارلمان‌های دموکراتیک، و تضمین می‌کند که قوه مقننه گذار به جای پاسخگویی به مردم، به پهلوی وفادار خواهد بود.

ایراد ۳: عدم رأی‌گیری مردمی درباره رهبری گذار

سند فاز اضطراری، مسئله اینکه آیا مردم ایران با رهبری رضا پهلوی در طول دوره گذار موافق هستند یا خیر را کاملاً نادیده می‌گیرد. در حالی که سند، یک همه‌پرسی را برای انتخاب بین سلطنت پارلمانی و جمهوری در عرض چهار ماه برنامه‌ریزی می‌کند، هیچ همه‌پرسی‌ای برای تعیین اینکه آیا پهلوی باید خود گذار را رهبری کند، پیشنهاد نشده است. این حذف، ماهیت اساساً ضد دموکراتیک این چارچوب را آشکار می‌سازد: مردم اجازه دارند بین گزینه‌ها انتخاب کنند، اما اجازه ندارند انتخاب کنند که آیا می‌خواهند پهلوی آن انتخاب را ساختاردهی و کنترل کند یا خیر. در گذارهای دموکراتیک واقعی—مانند اروپای شرقی پس از ۱۹۸۹ یا آمریکای لاتین در دهه ۱۹۸۰—رهبری موقت معمولاً از طریق مذاکرات میزگرد، پارلمان‌های موقت با نمایندگانی از نیروهای سیاسی مختلف، یا دولت‌های موقت با دامنه اختیارات صراحتاً محدود و مشروط به برگزاری زودهنگام انتخابات ظهور می‌کردند. این فرض که یک فرد باید بدون توجه به شعارهای اعتراضی، به‌طور یک‌جانبه قدرت را در دست بگیرد، این اصل را نقض می‌کند که اقتدار دولتی نیازمند رضایت حکومت‌شوندگان است. مدافعان این سند ممکن است استدلال کنند که هرج و مرج پس از فروپاشی رژیم نیازمند رهبری قدرتمند است، اما این استدلال از نظر تاریخی برای توجیه قبضه کردن اقتدارگرایانه قدرت استفاده شده است. شرایط اضطراری نیاز به سازوکارهای مشروعیت‌بخشی را از

بین نمی‌برد. حتی دولت‌های اضطراری نیز می‌توانند از طریق فرآیندهای مشورتی سریع، تشکیل ائتلاف‌ها یا رویه‌های انتخاباتی مختصر، مشروعیت کسب کنند. فقدان کامل هرگونه سازوکار برای تأیید یا رد رهبری پهلوی توسط مردم، نشان می‌دهد که این سند با حاکمیت مردمی بیشتر به عنوان یک ابزار لفاظی برخورد می‌کند تا یک اصل بنیادین.

ایراد ۴: بازگشت سلطنت از پیش تعیین شده است

با وجود ادعای ارائه انتخاب به مردم ایران بین سلطنت پارلمانی و جمهوری، سند فاز اضطراری به‌طور ساختاری روند گذار را به سمت احیای سلطنت سوگیری می‌کند. کل چارچوب گذار توسط شخص ولیعهد، که مستقیماً از نتیجه سلطنتی سود می‌برد، طراحی، رهبری و کنترل می‌شود. همه‌پرسی در مورد سیستم‌های حکومتی تنها پس از آن برگزار می‌شود که پهلوی کنترل خود را بر تمام نهادهای دولتی تثبیت کرده و یک مزیت ساختاری برای گزینه سلطنتی ایجاد کرده باشد. علاوه بر این، بند ۱۵.۸.۲.۱ مشخص می‌کند که اگر ملت پادشاهی را انتخاب کند، «دولت گذار باید مراسم تاج‌گذاری پادشاه را در مدت حداکثر دو هفته پس از تصویب قانون اساسی سازماندهی کند.» پادشاه مفروض بدیهی است که خود رضا پهلوی است. این بدان معناست که فردی که کل فرآیند گذار را کنترل می‌کند، قوه مقننه و دولت را منصوب می‌نماید، فرماندهی ارتش را بر عهده دارد و شرایط همه‌پرسی را شکل می‌دهد، همان فردی است که قرار است به پادشاه دائمی تبدیل شود. این امر یک تضاد منافع غیرقابل عبور ایجاد می‌کند و همه‌پرسی را به جای یک انتخاب واقعی، به یک تمرین برای تأیید و تصویب تبدیل می‌نماید. ارجاع سند به استفاده از قانون اساسی ۱۹۰۶ به عنوان مبنا (در صورت انتخاب سلطنت) (پاورقی ۱۳) نتیجه از پیش تعیین شده را بیشتر آشکار می‌کند. چارچوب حقوقی گذار صراحتاً از «دوران خاندان پهلوی» برای قوانین و نهادهای جایگزین استفاده می‌کند و احیای آن دوره تاریخی را عادی‌سازی می‌نماید. هر عنصر ساختاری—از نمادها (پرچم شیر و خورشید) گرفته تا نام نهادها (جایگزینی اصطلاحات عربی با کلمات فارسی مرتبط با سلطنت) تا خود چارچوب حقوقی—طوری طراحی شده است که تداوم با سلطنت پهلوی را ایجاد کند تا یک آغاز واقعاً جدید. بدین ترتیب، همه‌پرسی به تشریفات تقلیل می‌یابد که احیای پادشاهی‌ای را که بیشتر در عمل به انجام رسیده، مشروعیت می‌بخشد.

ایراد ۵: کنترل بر فرآیند تدوین قانون اساسی

سند فاز اضطراری از طریق اختیار مهستان گذار برای تعیین «تعداد کل کرسی‌های مجلس مؤسسان و معیارهای صلاحیت نامزدها»، کنترل گسترده‌ای بر فرآیند تدوین قانون اساسی به رضا پهلوی اعطا می‌کند. در حالی که مجلس مؤسسان انتخاب خواهد شد، قوه مقننه منصوب شده از سوی پهلوی قواعد حاکم بر آن انتخابات را تعیین می‌کند، از جمله اینکه چه کسی می‌تواند نامزد شود و چه تعداد نماینده خدمت خواهند کرد. این قدرت برای ساختاردهی به کنوانسیون قانون اساسی، امکان کنترل غیرمستقیم بر محتوای قانون اساسی را فراهم می‌آورد. این سند حکم می‌کند که اصول خاصی باید فارغ از اینکه مردم سلطنت یا جمهوری را انتخاب کنند، «بنیان‌های

تغییرناپذیر» باشند. بند ۱۵.۶.۳ هفت اصل را فهرست می‌کند که «باید در قانون اساسی جدید گنجانده شده و غیرقابل نقض باقی بمانند»، از جمله تمامیت ارضی، جدایی دین از دولت و حاکمیت قانون. در حالی که برخی از این اصول معقول به نظر می‌رسند، تعیین آن‌ها به عنوان «تغییرناپذیر» پیش از آغاز بررسی‌های قانون اساسی، حق حاکمیتی نمایندگان مردم برای تعیین قانون بنیادین خود را نقض می‌کند. چه کسی تعیین می‌کند که در یک فرآیند دموکراتیک چه چیزی «تغییرناپذیر» است؟ در این چارچوب، این پهلوی و قوه مقننه انتصابی او هستند. علاوه بر این، دولت گذار (که آن هم توسط پهلوی منصوب می‌شود) کل فرآیند همه‌پرسی و انتخابات را مدیریت می‌کند، رسانه‌های دولتی را در طول دوره مبارزات انتخاباتی کنترل می‌نماید و جدول زمانی را برای هر مرحله تعیین می‌کند. این کنترل همه‌جانبه بدان معناست که هر مرحله از فرآیند قانون اساسی—از الزامات نامزدی گرفته تا شرایط مبارزات انتخاباتی تا خود همه‌پرسی—در چارچوب پارامترهای تعیین شده توسط رهبری موقت غیرمنتخب عمل می‌کند. مردم ممکن است در این فرآیند شرکت کنند، اما آن را کنترل نمی‌کنند. این ترتیبات منعکس‌کننده پادشاهی‌های مشروطه است که در آن پادشاه به‌طور رسمی قوانین اساسی تدوین‌شده تحت نظارت سلطنتی را تأیید می‌کند، نه حاکمیت مردمی که در آن قدرت مؤسس قانون اساسی کاملاً در دست مردم است.

ایراد ۶: ارتش تحت فرماندهی شخصی

بند ۵ از بندهای سیاسی صراحتاً «رهبر قیام ملی» (رضا پهلوی) را به عنوان «فرمانده کل نیروهای مسلح ایران» تعیین می‌کند. علاوه بر این، بند ۱۴ مشخص می‌سازد که «انتصاب و برکناری وزیر دفاع باید توسط رئیس دولت گذار انجام شده و به تأیید رهبر قیام ملی برسد»، و اینکه «انتصاب و برکناری فرماندهان ارشد نظامی باید توسط رهبر قیام ملی انجام شود». این تمرکز قدرت نظامی در یک فرد، بدون نظارت غیرنظامی یا سیستم کنترل و تعادل (چک و بالانس)، یک تهدید اساسی برای حاکمیت دموکراتیک به شمار می‌رود. در سیستم‌های دموکراتیک، کنترل غیرنظامی بر ارتش از طریق سازوکارهای نهادی عمل می‌کند که از اعمال قدرت نظامی توسط هر فرد واحد بدون پاسخگویی جلوگیری می‌نماید. ارتش در خدمت نظم قانون اساسی و ملت است، نه اقتدار شخصی هیچ رهبری. این سند با قرار دادن شخص پهلوی به عنوان فرمانده کل قوا و دادن اختیار تام به او برای انتصاب و برکناری فرماندهان عالی‌رتبه نظامی، یک ساختار وفاداری شخصی ایجاد می‌کند که در آن رهبری نظامی جایگاه خود را بدون پهلوی است نه نهادهای دموکراتیک یا اصول قانون اساسی. این ترتیبات به‌ویژه خطرناک است با توجه به اینکه سند پیش‌بینی می‌کند پهلوی در صورت تمایل همه‌پرسی به سمت سلطنت، به‌طور بالقوه می‌تواند به پادشاه دائمی تبدیل شود. یک رهبری نظامی وفادار شخصی به پهلوی در طول دوره گذار، به‌طور طبیعی از بازگشت سلطنت حمایت خواهد کرد و این امر یک انگیزه ساختاری برای استفاده از نفوذ نظامی جهت شکل دادن به نتیجه همه‌پرسی ایجاد می‌کند. حتی اگر ارتش بی‌طرف بماند، درک وفاداری نظامی به ولیعهد، اعتماد به فرآیند انتخاباتی را تضعیف می‌کند. این مدل شبیه سیستم‌های کادیلو (نظامی‌گرایانه/اقتدارگرایانه) در آمریکای لاتین است که در آن مردان قدرتمند از وفاداری نظامی شخصی برای تسلط بر گذارهای سیاسی استفاده می‌کردند، تا چارچوب‌های دموکراتیک که در آن‌ها تبعیت نهادی ارتش از اقتدار غیرنظامی در درجه اول اهمیت قرار دارد.

ایراد ۷: سازوکارهای تمدید نامحدود

در حالی که سند ادعا می‌کند دوره گذار ۱۸ تا ۲۴ ماه طول خواهد کشید، مفاد متعددی اجازه تمدیدهایی را می‌دهد که می‌تواند به طور نامحدودی حکومت غیرمنتخب پهلوی را طولانی کند. بند ۱۵.۸.۱ سناریویی را تشریح می‌کند که در آن اگر مردم قانون اساسی پیشنهادی را رد کنند، مجلس مؤسسان دو ماه برای بازنگری فرصت دارد، همه‌پرسی دیگری برگزار می‌شود، و اگر دوباره رد شد، باید یک مجلس مؤسسان جدید انتخاب شود و دو ماه دیگر به آن فرصت داده شود، که پس از آن همه‌پرسی سوم برگزار خواهد شد. این فرآیند به‌تنهایی می‌تواند ۶ تا ۸ ماه به جدول زمانی اضافه کند. این سند هیچ محدودیتی برای اینکه در صورت ادامه رد قوانین اساسی پیشنهادی توسط مردم، این چرخه چند بار می‌تواند تکرار شود، ارائه نمی‌دهد. هر بار رد شدن، آغازگر یک دوره بازنگری دیگر، یک انتخابات دیگر، یک دوره نگارش دیگر، و یک همه‌پرسی دیگر است. در حالی که سند بیان می‌کند تمدیدها باید «محدود و مشروط» باشند، هیچ محدودیت واقعی‌ای را مشخص نمی‌کند. چه کسی تصمیم می‌گیرد که آیا شرایط برای تمدید فراهم است؟ رهبر قیام ملی و نهادهای منصوب او. این امر سناریویی را ایجاد می‌کند که در آن مشارکت دموکراتیک (رای دادن علیه پیشنهادات نامطلوب قانون اساسی) به سازوکاری برای تمدید حاکمیت استبدادی در دوره گذار تبدیل می‌شود. علاوه بر این، وابستگی‌های پیچیده جدول زمانی به این معنی است که تأخیر در هر مرحله به کل فرآیند سرایت می‌کند. اگر همه‌پرسی در مورد سیستم‌های حکومتی به تأخیر بیفتد، انتخابات مجلس مؤسسان به تأخیر می‌افتد، که این امر تدوین قانون اساسی را به تأخیر می‌اندازد، که در نتیجه همه‌پرسی نهایی به تأخیر می‌افتد، که آن هم انتخابات پارلمانی را به تأخیر می‌اندازد و تشکیل دولت به تعویق می‌افتد. ادعای سند مبنی بر اینکه گذار «نه شتاب‌زده و نه پایان‌باز» خواهد بود، با مفادی که اجازه تأخیرهای نامحدود را می‌دهد، در تناقض است. این امر الگوی رژیم‌های اقتدارگرایی را بازتولید می‌کند که وعده گذار به دموکراسی را می‌دهند، اما از طریق «دوره‌های گذار» تمدیدشده‌ای که دائمی می‌شوند، انتقال واقعی قدرت را به‌طور پیوسته به تعویق می‌اندازند.

ایراد ۸: انتصابات قضایی بدون استقلال

دیوان گذار (قوه قضاییه) توسط فردی رهبری می‌شود که توسط رضا پهلوی «پس از مشورت با مهستان گذار» (بند ۴) منصوب می‌گردد. از آنجا که خود مهستان گذار توسط پهلوی منصوب می‌شود، این الزام مشورتی هیچ‌گونه بررسی معناداری بر اقتدار وی فراهم نمی‌کند. رئیس قوه قضاییه در اختیار و تحت صلاحیت پهلوی خدمت می‌کند و می‌تواند توسط او برکنار شود. این ترتیبات، استقلال قضایی را که برای حاکمیت دموکراتیک و حاکمیت قانون ضروری است، اساساً به خطر می‌اندازد. استقلال قضایی ایجاب می‌کند که قضات در برابر فشارهای سیاسی مصون باشند و دوره تصدی آن‌ها منوط به جلب رضایت مقامات سیاسی نباشد. زمانی که رئیس کل سیستم قضایی بتواند توسط رهبر سیاسی منصوب و برکنار شود، قوه قضاییه به جای اینکه یک ناظر و مهارکننده مستقل قدرت باشد، به ابزاری برای اراده آن رهبر تبدیل می‌شود. این امر به‌ویژه با توجه به اینکه دیوان گذار شامل «سازوکار عدالت انتقالی برای رسیدگی به نقض فاحش حقوق بشر» ارتکاب‌یافته توسط جمهوری

اسلامی خواهد بود، مشکل ساز است. اگر آن سازوکار توسط منصوبان پهلوی کنترل شود، می تواند به طور گزینشی برای مجازات مخالفان سیاسی و در عین حال محافظت از متحدان استفاده گردد. مفاد این سند برای انتقال دادستان کل از قوه قضاییه به قوه مجریه (بند ۶.۸)، سیستم قضایی را بیش از پیش سیاسی می کند. در حالی که دلیل اعلام شده، حذف تضاد منافع است، قرار دادن مرجع تعقیب قضایی تحت نظارت دولت گذار (که آن هم توسط پهلوی منصوب می شود) به این معنی است که تصمیم گیری در مورد اینکه چه کسی و برای چه جرایمی مورد پیگرد قانونی قرار گیرد، به کارکردهای اجرایی تحت کنترل رهبری گذار تبدیل می شود. این تمرکز قدرت قانونی—به طوری که هم قوه مجریه و هم قوه قضاییه پاسخگوی پهلوی باشند—شرایط ساختاری را برای عدالت گزینشی، آزار و اذیت سیاسی، و استفاده از قانون به عنوان ابزاری برای تثبیت قدرت ایجاد می کند.

ایراد ۹: عدم مشارکت چندحزبی در رهبری گذار

گذارهای دموکراتیک موفق معمولاً شامل ترتیبات تقسیم قدرت در میان نیروهای سیاسی متنوع است تا اطمینان حاصل شود که هیچ جناح واحدی فرآیند گذار را در انحصار خود در نمی آورد. با این حال، سند فاز اضطراری تمام اقتدار دوره گذار را در ساختارهای تحت کنترل رضا پهلوی متمرکز می کند، بدون هیچ الزامی برای گنجاندن نمایندگانی از سایر جنبش های سیاسی، احزاب یا جناح هایی که با جمهوری اسلامی مخالفت کرده اند. این سند ذکر می کند که احزاب سیاسی مجاز به انجام فعالیت های انتخاباتی در طول دوره همه پرسی خواهند بود، اما هیچ نقشی در اداره گذار یا شکل دادن به چارچوب آن ندارند. پیش گفتار بیان می کند که «تمامی احزاب سیاسی و شخصیت هایی که به چهار اصل زیر پایبند هستند، از پیوستن به این ائتلاف استقبال می شوند»، اما این «ائتلاف» هیچ نقش تعریف شده ای در حکمرانی ندارد. این چهار اصل شامل «تمامیت ارضی ایران»، «دموکراسی سکولار»، «آزادی های فردی و برابری» و «حق مردم ایران برای انتخاب آزادانه سیستم حکومتی خود» است. اگرچه این اصول ممکن است جامع و فراگیر به نظر برسند، اما توسط چارچوب پهلوی تعریف و اجرا می شوند. نیروهای سیاسی که ممکن است با تفسیر پهلوی از این اصول یا انحصار او بر قدرت مخالف باشند، به طور ضمنی از این «ائتلاف» مستثنی می شوند. این ساختار یکپارچه تضاد شدیدی با گذارهای موفق مانند مذاکرات میزگرد لهستان یا دولت وحدت ملی آفریقای جنوبی دارد، جایی که نیروهای سیاسی مختلف قدرت را در طول گذار به اشتراک گذاشتند. فقدان سازوکارهای تقسیم قدرت به این معنی است که اقلیت های قومی، جنبش های منطقه ای، احزاب چپ گرا و گروه های مدنی مستقل هیچ صدای تضمین شده ای در دولت گذار ندارند. تنها کسانی که رهبری و چارچوب پهلوی را می پذیرند می توانند مشارکت کنند، و این امر گذار را به جای یک فرآیند فراگیر ملی، به پروژه ای تحت رهبری شخص پهلوی تبدیل می کند. این رویکرد طردکننده، بذر درگیری های آینده را می کارد و گذار را در چشم گروه هایی که احساس بی نمایندگی می کنند، نامشروع می سازد.

ایراد ۱۰: احیای قوانین و نهادهای دوران پادشاهی

چارچوب بندهای حقوقی صراحتاً الزامی می‌دارد که در صورت لغو قوانین جمهوری اسلامی، «قوانین و نهادهای جایگزین باید از دوران پادشاهی پهلوی استخراج شوند». این احیای ساختارهای حقوقی پیش از سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) به عنوان یک راه‌حل عمل‌گرایانه برای جلوگیری از خلأهای قانونی ارائه می‌شود، اما نشان‌دهنده رد بنیادین تجربیات انقلابی و پساانقلابی مردم ایران است. در طول چهار و هفت سال، ایران نهادها، قوانین، هنجارهای اجتماعی و آگاهی سیاسی جدیدی را توسعه داده است. بازگشت صرف به دوران پهلوی این توسعه تاریخی را نادیده می‌گیرد و چارچوب حقوقی منسوخ‌شده‌ای را تحمیل می‌کند که خود به دلیل کاستی‌ها و بی‌عدالتی‌های سرنگون شده بود. سیستم حقوقی دوران پهلوی با حکمرانی اقتدارگرا، آزادی‌های سیاسی محدود، سرکوب پلیس مخفی ساواک، و به حاشیه‌راندن سیستماتیک اقلیت‌های قومی و صداهای مخالف مشخص می‌شد. قوانین آن دوره منعکس‌کننده همان ارزش‌ها و ساختارهای اقتدارگرایانه است. برگرداندن آن‌ها، حتی به طور موقت، هنجارهای قانونی کاملاً متضاد با حکمرانی دموکراتیک را دوباره برقرار می‌سازد. این سند تصدیق می‌کند که برخی از قوانین دوران پهلوی ممکن است برای «نیازهای مدرن» به به‌روزرسانی نیاز داشته باشند، اما بار این نوسازی را به دوش یک پارلمان منتخب آینده می‌اندازد، به جای اینکه حکمرانی دموکراتیک را به قانون پیش‌فرض در طول دوران گذار تبدیل کند. این رویکرد، دوره جمهوری اسلامی را به عنوان یک انحراف نامشروع تلقی می‌کند که باید پاک شود، در حالی که با سلطنت پهلوی به عنوان خط‌مبنای مشروعی برخورد می‌کند که باید احیا گردد. این امر، فرصت ساختن نهادهای واقعاً جدیدی را که از تجربیات هم پیش از انقلاب و هم پس از انقلاب درس می‌گیرند، از مردم ایران سلب می‌کند. احیای نمادین پرچم شیر و خورشید، پالایش زبان فارسی از طریق حذف کلمات عربی، و بازگرداندن نام‌های نهادهای دوران پهلوی، همگی به جای یک نوسازی دموکراتیک، به روایت احیای سلطنت کمک می‌کنند. این چارچوب به معنای حرکت به سمت یک چیز جدید، «گذار» نیست؛ بلکه به معنای بازگشت به یک گذشته ایده‌آل کنترل‌شده توسط سلسله پهلوی، یک چارچوب «احیاگرانه» است.

ایراد ۱۱: تغییر جهت‌گیری سیاست خارجی بدون رأی و نظر دموکراتیک

بندهای سیاست خارجی، تغییرات گسترده‌ای را در روابط بین‌المللی ایران ترسیم می‌کند که همگی باید توسط دولت غیرمنتخب گذار، بدون نظارت پارلمانی یا مشورت عمومی، اجرا شوند. این تغییرات شامل عادی‌سازی روابط با اسرائیل و کشورهای عربی، هم‌سویی مجدد با ایالات متحده و قدرت‌های غربی، کنار گذاشتن حمایت از جنبش‌های مقاومت فلسطینی و منطقه‌ای، و تغییر جهت اساسی موقعیت ژئوپلیتیکی ایران است. در حالی که این سند، تغییرات مذکور را به عنوان اصلاحات ضروری برای سیاست‌های جمهوری اسلامی قالب‌بندی می‌کند، اما آن‌ها نمایانگر تصمیمات استراتژیک عمیقی هستند که باید نیازمند مشروعیت‌بخشی دموکراتیک باشند. سیاست خارجی منعکس‌کننده منافع، ارزش‌ها و اولویت‌های ملی است. حوزه‌های سیاسی مختلف در داخل ایران، اختلافات مشروعی درباره این دارند که روابط ایران با همسایگان، قدرت‌های منطقه‌ای و بازیگران جهانی باید چگونه باشد. برخی از ایرانیان ممکن است از عادی‌سازی روابط با اسرائیل حمایت کنند؛ در حالی که دیگران ممکن

است با آن مخالف باشند. برخی ممکن است طرفدار اتحاد نزدیک با ایالات متحده باشند؛ و دیگران ممکن است عدم تعهد یا مشارکت‌های استراتژیک متفاوتی را ترجیح دهند. سند فاز اضطراری، این انتخاب‌ها را به‌طور یک‌جانبه، و بدون اجازه دادن به مردم ایران یا نمایندگان آن‌ها برای بحث و تصمیم‌گیری در مورد این مسائل اساسی، اتخاذ می‌کند. زمان‌بندی این تغییرات سیاست خارجی به‌ویژه حائز اهمیت است. با اجرای یک تغییر جهت‌گیری کامل در طول دوره گذار—پیش از برگزاری انتخابات، پیش از تدوین قانون اساسی، و پیش از وجود هرگونه نهاد دموکراتیک—این سند واقعیت‌های غیرقابل‌بازگشتی را روی زمین ایجاد می‌کند که دولت‌های منتخب آینده را محدود می‌سازد. زمانی که معاهدات امضا شوند، اتحادها شکل بگیرند و تعهدات بین‌المللی ایجاد شوند، معکوس کردن آن‌ها از نظر سیاسی و دیپلماتیک پرهزینه خواهد شد. این بدان معناست که تصمیمات سیاست خارجی دولت گذار، عملاً دولت‌های منتخب آینده را مقید می‌کند و سؤالات کلیدی استراتژیک را از حیثه بررسی‌های دموکراتیک خارج می‌سازد. این رویکرد با سیاست خارجی به‌عنوان یک تمرین تکنوکراتیک برخورد می‌کند که باید توسط کارشناسان پاسخگو به پهلوی مدیریت شود، نه به‌عنوان یک عرصه سیاسی که دیدگاه‌های متنوع شهروندان باید در آن نمایندگی شود.

ایراد ۱۲: تجدید ساختار اقتصادی به نفع منافع نخبگان

چارچوب اقتصادی این سند، آزادسازی بازار، خصوصی‌سازی، و ادغام در سیستم‌های مالی جهانی تحت کنترل دولت غیرمنتخب گذار را در اولویت قرار می‌دهد. در حالی که این سند از سوءمدیریت اقتصادی جمهوری اسلامی انتقاد می‌کند، راه‌حل‌های پیشنهادی—اعطای «استقلال کامل و کارکردی» به بانک مرکزی، اجرای کنترل‌های سرمایه، تعلیق بورس اوراق بهادار و حسابرسی شرکت‌های دولتی—قدرت اقتصادی عظیمی را بدون نظارت دموکراتیک یا سازوکارهایی برای محافظت از کارگران و اقشار آسیب‌پذیر، در دستان مقامات گذار متمرکز می‌کند. خصوصی‌سازی دارایی‌های دولتی که اغلب به‌عنوان اصلاحات اقتصادی وعده داده می‌شود، از نظر تاریخی به سازوکاری برای انتقال ثروت عمومی به نخبگان متصل تبدیل می‌گردد. این سند هیچ‌گونه الزامات شفافیتی در مورد نحوه انجام خصوصی‌سازی، اینکه چه کسانی واجد شرایط تملک دارایی‌های دولتی خواهند بود، یا نحوه تعیین قیمت‌ها ارائه نمی‌دهد. جدول زمانی تسریع‌شده و فقدان پاسخگویی دموکراتیک، شرایط را برای معاملات پنهانی فاسد (رانت‌خواری) فراهم می‌کند. تأکید این سند بر جذب سرمایه‌گذاری خارجی و رفع محدودیت‌های اقتصادی ممکن است به نفع سرمایه بین‌المللی و نخبگان تجاری داخلی باشد، اما هیچ‌گونه حفاظتی برای کارگرانی که با تجدید ساختار روبرو هستند یا هیچ تضمینی برای اینکه رشد اقتصادی به‌طور عادلانه توزیع خواهد شد، ارائه نمی‌دهد. علاوه بر این، تجدید ساختار اقتصادی در طول یک دوره گذار، بر مسائل اساسی مربوط به حقوق مالکیت، روابط کار، رفاه اجتماعی و عدالت اقتصادی تأثیر می‌گذارد. این‌ها ذاتاً سؤالاتی سیاسی هستند که باید مشمول بررسی دموکراتیک باشند. مردم ایران ممکن است مدل‌های سوسیال دموکراتیک با اولویت رفاه و بازتوزیع ثروت را ترجیح دهند، یا ممکن است سرمایه‌داری بازار آزاد، یا رویکردهای ترکیبی مختلفی را بپسندند. سند فاز اضطراری یک مدل اقتصادی نئولیبرال خاص را بدون اجازه دادن به حق انتخاب دموکراتیک تحمیل می‌کند. با

اجرای این مدل در طول دوره گذار، پیش از وجود نهادهای منتخب، ساختارهای اقتصادی ای تثبیت می‌شود که به نفع گروه‌های خاصی است در حالی که مسیرهای توسعه جایگزینی را که ممکن است از فرآیندهای دموکراتیک ظهور کنند، مسدود می‌سازد.

بخش ۲: نقض حقوق شهروندی و به حذف حقوق قومیت‌ها

ایراد ۱۳: عدم تضمین حقوق برابر شهروندی

در حالی که سند فاز اضطراری به اعلامیه جهانی حقوق بشر ارجاع می‌دهد و از «برابری در پیشگاه قانون و تحت حمایت آن» به عنوان یک اصل نام می‌برد، هیچ سازوکار ملموسی برای تضمین حقوق برابر شهروندی در طول دوره گذار ارائه نمی‌دهد. این سند با شهروندی به عنوان یک امر از پیش مفروض برخورد می‌کند، به جای اینکه به این سؤال اساسی بپردازد که چگونه شهروندی برابر تعریف، محافظت و اجرا خواهد شد. این نادیده‌انگاری، به‌ویژه با توجه به جمعیت متنوع ایران و تاریخ طولانی جمهوری اسلامی در تبعیض علیه اقلیت‌های قومی و مذهبی، زنان، و مخالفان سیاسی، مشکل‌ساز است. شهروندی برابر به چیزی بیش از تعهد لفاظانه نیاز دارد؛ نیازمند مفاد قانون اساسی، قوانین ضد تبعیض، سازوکارهای اجرایی و پادمان‌های نهادی است. این سند لغو قوانین در تضاد با اعلامیه جهانی حقوق بشر در جمهوری اسلامی را پیشنهاد می‌کند، اما ایجاد قوانین جدیدی را که صراحتاً عدم تبعیض بر اساس قومیت، زبان، مذهب، جنسیت یا عقاید سیاسی را تضمین کنند، الزامی نمی‌دارد. بازگشت به قوانین دوران پهلوی نگرانی‌های خاصی را برمی‌انگیزد، زیرا آن چارچوب قانونی شامل مقررات متعددی بود که علیه اقلیت‌ها و زنان تبعیض قائل می‌شدند. علاوه بر این، این سند هیچ ماده‌ای برای اقدامات مثبت (تبعیض مثبت/جبرانی) جهت رسیدگی به بی‌عدالتی‌های تاریخی علیه گروه‌های حاشیه‌نشین در بر ندارد. دهه‌ها تبعیض سیستماتیک را نمی‌توان صرفاً با اعلام برابری رسمی جبران کرد؛ عدالت انتقالی نیازمند گام‌های مثبتی برای جبران اشتباهات گذشته و ایجاد برابری واقعی در فرصت‌ها است. فقدان هرگونه بحث در مورد حقوق اقلیت‌ها، حقوق زبانی، خودمختاری فرهنگی، یا اقداماتی برای تضمین نمایندگی تناسبی در دولت نشان می‌دهد که درک این سند از شهروندی بر اساس یک هویت ایرانی همگن است که انتظار دارد همه شهروندان از یک روایت ملی فارسی محور تبعیت کنند، تا اینکه تنوع قومی و زبانی ایران را به رسمیت شناخته و برای آن ارزش قائل شود.

ایراد ۱۴: سکوت کامل در قبال حقوق کوردها، آذری‌ها، بلوچ‌ها و عرب‌ها

سند فاز اضطراری، با وجود ۱۷۸ صفحه برنامه‌ریزی دقیق، تقریباً هیچ بحث اساسی در مورد حقوق، آرزوها یا خواسته‌های سیاسی گروه‌های قومی عمده ایران—کوردها، آذری‌ها، بلوچ‌ها، عرب‌ها، ترکمن‌ها و دیگران—در بر ندارد. این گروه‌ها تقریباً نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند و تحت هر دو رژیم سلطنت پهلوی و جمهوری اسلامی، متحمل تبعیض سیستماتیک، سرکوب فرهنگی، به حاشیه‌راندگی اقتصادی و انزوای سیاسی شده‌اند. هر

گذار دموکراتیک واقعی باید در مرکز توجه خود به این پردازد که چگونه این گروه‌ها در نظم سیاسی جدید گنجانده خواهند شد و چگونه به شکایات مشروع آن‌ها رسیدگی خواهد شد. تنها ارجاع اساسی سند به تنوع قومی در بند ۹ ظاهر می‌شود که بیان می‌کند اعضای مهستان گذار «باید نماینده تنوع ملت یکپارچه ایران باشند.» با این حال، این تأیید نمادین هیچ جزئیاتی در مورد چگونگی نمایندگی این تنوع، اینکه آیا گروه‌های اقلیت دارای کرسی‌های تضمین شده خواهند بود، چه درصدی از نمایندگان از جوامع غیرفارسی‌زبان خواهند آمد، یا چگونه فرآیند انتصاب نمایندگی واقعی را تضمین می‌کند، ارائه نمی‌دهد. بدون سازوکارهای مشخص، پهلوی می‌تواند وفادارانی را از جوامع اقلیت منصوب کند که نماینده جنبش‌ها و خواسته‌های سیاسی واقعی آن جوامع نیستند. این سکوت، با توجه به تاریخچه طولانی جنبش‌های کوردی، آذری، بلوچی و عربی که خواهان فدرالیسم، حقوق زبانی و حق تعیین سرنوشت هستند، بسیار نگران‌کننده است. این خواسته‌ها با جمهوری اسلامی ناپدید نشدند و در ایران پس از حکومت دینی نیز از بین نخواستند رفت. این سند با امتناع از پرداختن به این سؤالات اساسی در مرحله چارچوب گذار، عملاً اعلام می‌کند که خواسته‌های سیاسی اقلیت‌ها در آینده ایران بی‌اهمیت هستند، ساختار متمرکز دولتی تحت سلطه فارس‌ها را که مشخصه ایران هم پیش از انقلاب و هم پس از انقلاب بوده است، تداوم می‌بخشد.

ایراد ۱۵: تمامیت ارضی به عنوان سلاخی علیه مطالبات خودمختاری

سند فاز اضطراری «تمامیت ارضی ایران و یکپارچگی ملت ایران» را به عنوان نخستین اصل از هفت اصل «تغییرناپذیر» که باید در هر قانون اساسی آینده «تثبیت شده و غیرقابل نقض» باقی بماند، تقدیس می‌کند. در حالی که تمامیت ارضی یک دغدغه مشروع بین دو کشور و دولت است (برای عدم تجاوز نه اختلاف داخلی) نه ملتی داخل مرزها که حق جدایی را اعمال می‌کند. چارچوب بندی این سند نشان می‌دهد که هرگونه پیشنهاد برای ساختارهای فدرال، خودمختاری منطقه‌ای یا حکمرانی غیرمتمرکز به عنوان نقض این اصل مقدس رد خواهد شد. این امر عملاً تمامیت ارضی را علیه مطالبات مشروع اقلیت‌های قومی برای خودحکومتی در داخل ایران به سلاح تبدیل می‌کند. سیستم‌های فدرال در بسیاری از دموکراسی‌ها—از جمله ایالات متحده، آلمان، سوئیس، کانادا و هند—وجود دارند و کاملاً با تمامیت ارضی سازگار هستند. فدرالیسم به مناطق تشکیل‌دهنده اجازه می‌دهد تا در یک اتحادیه، خودحکمرانی را اعمال کنند و به حقوق مشروع گروه‌های قومی متمرکز در مناطق برای حکومت فرهنگی، حقوق زبانی و کنترل سرزمینی بر منابع و توسعه پاسخ دهند. با این حال، تعیین تمامیت ارضی به عنوان امری «تغییرناپذیر» در این سند و پیوند آن با «یکپارچگی» نشان می‌دهد که هر شکلی از فدرالیسم یا حکومت بر خود به عنوان تهدیدی برای تجزیه تلقی خواهد شد. این انسداد پیشگیرانه فدرالیسم، ساختار به شدت متمرکز دولتی را که منبع نارضایتی جمعیت‌های غیرفارس بوده است، تداوم می‌بخشد. سرزمین کوردها از نظر تاریخی خواستار به رسمیت شناختن زبان کوردی به عنوان یک زبان رسمی، کنترل بر برنامه‌های درسی آموزشی منطقه‌ای، حاکمیت بر ثروت سرزمین‌های خود و توزیع عادلانه درآمدهای منابع از سرزمین‌های کوردی بوده‌اند. مناطق آذری خواستار وضعیت رسمی برای زبان آذری و نمایندگی تناسبی در دولت ملی بوده‌اند. جمعیت‌های عرب در خوزستان

خواستار پایان دادن به مهندسی جمعیتی تحت حمایت دولت و سرکوب فرهنگی بوده‌اند. تمام این مطالبات می‌توانستند در چارچوب‌های فدرال یا خودحکومت که تمامیت ارضی ایران را حفظ می‌کنند، گنجانده شوند. امتناع این سند از حتی در نظر گرفتن چنین ترتیباتی، تعهد ایدئولوژیک به هژمونی متمرکز فارسی را به جای فراگیری واقعی دموکراتیک آشکار می‌سازد.

ایراد ۱۶: عدم به رسمیت شناختن زبان‌های ملت‌ها و اتیک‌ها

حقوق زبانی برای هویت فرهنگی و شهروندی برابر اقلیت‌های زبانی بنیادین هستند. سند فاز اضطراری نه تنها در به رسمیت شناختن زبان‌های کوردی، ترکی آذری، عربی، بلوچی و سایر زبان‌های اقلیت به عنوان زبان‌های رسمی یا منطقه‌ای ناکام می‌ماند، بلکه از طریق اصلاحات نهادی پیشنهادی خود، فعالانه مرکزیت زبانی فارسی را ترویج می‌کند. این سند مشخص می‌کند که اصطلاحات مشتق شده از عربی باید با معادل‌های فارسی جایگزین شوند (استفاده از «مِهستان» به جای «مجلس»، «دیوان» به جای «قوه قضائیه»)، و این امر را به عنوان پاسخی به «خواستار مردم ایران برای جایگزینی کلمات بیگانه با معادل‌های فارسی» قالب‌بندی می‌کند. این ناسیونالیسم زبانی، جمعیت‌های غیرفارسی را که زبان‌هایشان نیز بومی سرزمین ایران است، مستثنی می‌کند. زبان‌های کوردی، ترکی آذری و سایر زبان‌های اقلیت به همان اندازه زبان فارسی ادعای «ایرانی» بودن دارند. تعیین‌گزینه‌ی اصطلاحات عربی به عنوان واژگان «بیگانه» در حالی که واژگان فارسی ترویج می‌شوند، نشان‌دهنده شوونیسم (برتری طلبی) فرهنگی فارسی است تا یک هویت ملی فراگیر. اثر عملی این امر، ارسال این پیام است که ایران جدید، مانند ایران قدیم و جمهوری اسلامی، زبان و فرهنگ فارسی را در اولویت قرار خواهد داد در حالی که با زبان‌های اقلیت به عنوان گویش‌های استانی و فاقد ارزش برای به رسمیت شناخته شدن رسمی برخورد می‌کند. سیاست آموزشی بُعد دیگری از این طرد زبانی را ارائه می‌دهد. این سند به «تعیین سیاست‌ها و اعمال تغییرات ضروری در کتب درسی در تمام سطوح آموزشی» اشاره می‌کند، اما هیچ نشانه‌ای مبنی بر اینکه آموزش به زبان اقلیت مجاز یا حمایت خواهد شد، ارائه نمی‌دهد. کودکان در مناطق کوردی، آذری یا بلوچی ملزم خواهند بود که آموزش خود را کاملاً به زبان فارسی دریافت کنند، همانطور که تحت رژیم‌های قبلی چنین بوده‌اند، و بدین ترتیب دسترسی آن‌ها به آموزش به زبان مادری‌شان سلب شده و جذب (آسیمیلاسیون) فرهنگی به آن‌ها تحمیل می‌شود. هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر، حقوق زبانی ملتها و اقلیت‌ها در آموزش را به عنوان یک امر بنیادین به رسمیت می‌شناسند. سکوت سند فاز اضطراری در قبال این حقوق، تبعیض زبانی و حاشیه‌نشینی فرهنگی را تداوم می‌بخشد.

ایراد ۱۷: فقدان سازوکارهایی برای نمایندگی منطقه‌ای

این سند هیچ سازوکاری برای تضمین اینکه مناطق متنوع ایران—به‌ویژه آن‌هایی که دارای جمعیت متمرکز اقلیت‌های قومی هستند—نمایندگی معناداری در دولت گذار داشته باشند یا بر تصمیمات مؤثر بر سرزمین‌هایشان نفوذ داشته باشند، ارائه نمی‌دهد. تمام انتصابات و تمرکز بسیار در مهستان گذار، دولت گذار و دیوان گذار از اقتدار

رضا پهلوی نشأت می‌گیرند، بدون هیچ الزامی برای توازن منطقه‌ای، نمایندگی تناسبی اقلیت‌ها، یا مشورت با رهبران منطقه‌ای و سازمان‌های جامعه مدنی. سیستم‌های فدرال یا انجمنی معمولاً شامل سازوکارهایی مانند مجالس قانون‌گذاری اعلا (سنا) به نمایندگی از مناطق (مانند مجلس سنای ایالات متحده یا بوندسرات آلمان)، موقعیت‌های تضمین‌شده در کابینه برای گروه‌های قومی عمده، یا ترتیبات خودمختاری سرزمینی هستند. ساختار واحد (یکپارچه‌ی متمرکز) سند فاز اضطراری تمام قدرت را در نهادهای مستقر در تهران که توسط یک فرد منصوب می‌شوند، متمرکز می‌کند. استانداران، مدیران منطقه‌ای و مقامات محلی همگی توسط دولت گذار منصوب خواهند شد تا اینکه توسط جمعیت‌های محلی انتخاب شوند یا از طریق فرآیندهای مشورتی منطقه‌ای برگزیده شوند. این تمرکزگرایی با توجه به تمرکز منطقه‌ای منابع، به‌ویژه مشکل‌ساز است. درآمدهای نفت و گاز به‌طور نامتناسبی از سرزمین‌های کوردی، عربی و بلوچی به دست می‌آیند، با این حال این سند هیچ صدایی به این مناطق در مورد نحوه بهره‌برداری از آن منابع یا نحوه توزیع درآمدها نمی‌دهد. ادعای بی‌بنیان اقتصادی در مورد «بودجه‌بندی شفاف» و «اصلاحات مبتنی بر بازار» بحث می‌کند، اما هیچ ماده‌ای برای تسهیم درآمدهای منطقه‌ای یا تضمین اینکه مناطق غنی از منابع بازده عادلانه‌ای از ثروت طبیعی خود دریافت کنند، در بر ندارد. این الگو، استخراج استعماری را بازتولید می‌کند که در آن مناطق پیرامونی منابع را فراهم می‌کنند در حالی که مناطق مرکزی قدرت سیاسی و منافع اقتصادی را در انحصار خود درمی‌آورند.

ایراد ۱۸: نادیده گرفتن اقلیت‌های مذهبی

در حالی که سند بر «جدایی کامل دین از دولت» تأکید می‌کند و ذکر می‌کند که «زنان و مردان در تمام جوامع مذهبی... به‌طور مساوی شکوفا می‌شوند»، هیچ حمایت مشخصی برای اقلیت‌های مذهبی یا سازوکارهایی برای رسیدگی به آسیب‌پذیری‌های خاص آن‌ها ارائه نمی‌دهد. اقلیت‌های مذهبی ایران—از جمله بهائیان، مسلمانان سنی، مسیحیان، یهودیان، زرتشتیان و دیگران—تحت حکومت جمهوری اسلامی با آزار و اذیت سیستماتیک روبرو بوده‌اند. بسیاری از این گروه‌ها تحت سلطنت پهلوی نیز مورد تبعیض قرار گرفتند، به‌ویژه بهائیان که با محدودیت‌های قانونی شدیدی مواجه بودند. عدالت انتقالی برای اقلیت‌های مذهبی نیازمند چیزی بیش از سکولاریسم رسمی است؛ این امر نیازمند اقدامات فعال برای جبران آزار و اذیت‌های گذشته، بازگرداندن اموال مصادره‌شده، جبران خسارت قربانیان و حصول اطمینان از این است که چارچوب‌های قانونی به‌طور جامع از آزادی مذهبی محافظت می‌کنند. سکوت سند در مورد این مسائل نشان می‌دهد که نگرانی‌های اقلیت‌های مذهبی در اولویت نیستند. بازگرداندن قوانین دوران پهلوی به‌ویژه برای بهائیان نگران‌کننده است، زیرا آن قوانین صراحتاً علیه جامعه آن‌ها تبعیض قائل می‌شدند، از به رسمیت شناختن قانونی ازدواج‌های بهائی خودداری می‌کردند، و بهائیان را از حرفه‌ها و فرصت‌های آموزشی مختلف محروم می‌ساختند. علاوه بر این، تأکید سند بر تمامیت ارضی و وحدت ملی ممکن است به سرکوب جوامع اقلیت مذهبی که دارای ابعاد فراملی یا ارتباط با گروه‌های مذهبی در سایر کشورها هستند، تسری یابد. برای مثال، کوردها و بلوچ‌های سنی دارای هویت‌های مذهبی و قومی هستند که آن‌ها را به جوامع منطقه‌ای گسترده‌تری متصل می‌کند. مفروضات فارسی-شیعه‌محور این چارچوب در مورد

هویت ملی ایرانی—حتی زمانی که سکولار شده باشد—ممکن است اعمال و نهادهای مذهبی این گروه‌ها را به حاشیه براند. تکثرگرایی مذهبی واقعی نه تنها مستلزم خصوصی‌سازی دین، بلکه مستلزم به رسمیت شناختن مثبت جوامع ایمانی متنوع و حمایت از حقوق جمعی آن‌ها برای حفظ نهادهای مذهبی و انجام آزادانه فرایض دینی‌شان است.

ایراد ۱۹: حقوق زنان به عنوان ابزار لفاظی

سند فاز اضطراری مکرراً از برابری زنان به عنوان دلیلی بر چشم‌انداز مترقی خود یاد می‌کند و با ذکر اینکه «زنان و مردان... به‌طور مساوی شکوفا می‌شوند»، بر نقش اعتراضات زنان در مخالفت با جمهوری اسلامی تأکید می‌کند. با این حال، این سند هیچ چارچوب قانونی ملموس، سازوکارهای نهادی یا تعهدات سیاستی را برای تضمین برابری جنسیتی در طول دوره گذار یا در نظم قانون اساسی آینده ارائه نمی‌دهد. حقوق زنان بیشتر به عنوان آرایه‌های کلامی ظاهر می‌شود تا تعهدات برنامه‌ای اساسی. بازگرداندن قوانین دوران پهلوی نگرانی‌های خاصی را در مورد حقوق زنان ایجاد می‌کند. در حالی که دوره پهلوی برخی اصلاحات قانونی را در رابطه با وضعیت زنان در مقایسه با دوره‌های پیشین معرفی کرد، چارچوب قانونی همچنان حاوی مقررات تبعیض‌آمیز قابل توجهی در حقوق خانواده، حقوق ارث، ارزش شهادت در دادگاه‌ها و سایر زمینه‌ها بود. احیای این قوانین، حتی به‌طور موقت، نابرابری‌های قانونی را دوباره برقرار می‌کند. این سند هیچ نشانه‌ای مبنی بر اینکه لغو مقررات تبعیض‌آمیز در اولویت خواهد بود یا اینکه قوانین جدید تضمین‌کننده برابری جامع جنسیتی در طول دوره گذار وضع خواهند شد، ارائه نمی‌دهد. علاوه بر این، این سند هیچ تعهدی برای تضمین نمایندگی زنان در مهستان گذار، دولت گذار یا دیوان گذار نمی‌دهد. تمام این نهادها توسط رضا پهلوی منصوب می‌شوند، بدون اینکه هیچ الزامی برای توازن جنسیتی یا مشارکت زنان وجود داشته باشد. انتخابات مجلس مؤسسان احتمالاً به روی نامزدهای زن باز خواهد بود، اما بدون اقدامات مثبتی مانند کرسی‌های رزرو شده یا سهمیه‌ها، نمایندگی زنان ممکن است با توجه به هنجارهای اجتماعی مردسالارانه ریشه‌دار، به حداقل برسد. جنبش‌های زنان در ایران همواره نه تنها خواهان برابری قانونی بوده‌اند، بلکه خواستار تغییرات ساختاری برای تضمین مشارکت برابر زنان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، فرصت‌های اقتصادی و زندگی اجتماعی هستند. سکوت این سند در قبال این خواسته‌ها نشان می‌دهد که نگرانی‌های زنان در سطح لفاظی پذیرفته شده اما از نظر ماهوی در اولویت قرار ندارند.

ایراد ۲۰: فقدان حقیقت‌یابی و آشتی در قبال ظلم قومی

این سند یک «سازوکار عدالت انتقالی برای رسیدگی به نقض فاحش حقوق بشر و تصاحب یا تخریب اموال ملی یا عمومی توسط عاملان رژیم و وابستگان آن‌ها» ایجاد می‌کند. در حالی که عدالت انتقالی برای جنایات جمهوری اسلامی مهم است، این سند آن را کاملاً بر حسب نقض‌های رژیم تئوکراتیک (دینی) قالب‌بندی می‌کند و تاریخ طولانی‌تر خشونت دولتی علیه اقلیت‌های قومی را که پیش از سال ۱۳۵۷ وجود داشت و توسط سلطنت پهلوی نیز اعمال می‌شد، نادیده می‌گیرد. رژیم پهلوی مرتکب خشونت سیستماتیک علیه ملت‌های کورد، آذری، بلوچ و عرب

شد، از جمله لشکرکشی‌های نظامی علیه جنبش‌های خودمختاری کوردی در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۴۰، سرکوب جنبش‌های فرهنگی آذری، یکجانشین‌سازی اجباری و تخریب فرهنگی جوامع بلوچ و عرب، و سیاست‌های کلی همسان‌سازی زبانی و فرهنگی. این بی‌عدالتی‌های تاریخی نارضایتی‌های عمیقی ایجاد کرد که جمهوری اسلامی آن‌ها را تداوم بخشید اما آغازگر آن‌ها نبود. هر فرآیند جامع عدالت انتقالی برای ایران باید به این تاریخ طولانی‌تر ظلم قومی بپردازد، نقش دولت پهلوی در آن جنایات را بپذیرد و راهکارهای جبرانی برای جوامع آسیب‌دیده فراهم کند. سکوت سند در مورد این بُعد از عدالت انتقالی نشان می‌دهد که این چارچوب برای سلب مشروعیت از جمهوری اسلامی در عین توانبخشی و اعاده حیثیت از سلطنت پهلوی طراحی شده است. این سند با تمرکز انحصاری بر جنایات رژیم مذهبی و پیشنهاد برای احیای نهادهای دوران پهلوی، با سلطنت به عنوان یک خط مبنای مشروع برخورد می‌کند تا یک سیستم اقتدارگرا که آن نیز مرتکب نقض حقوق بشر شده است. به اقلیت‌های قومی که در هر دو رژیم آسیب دیده‌اند، هیچ مسیری برای پاسخگویی در قبال جنایات پیش از سال ۱۳۵۷ یا به رسمیت شناختن اینکه ظلم بر آن‌ها در سیستم‌های سیاسی مختلف امتداد داشته است، ارائه نمی‌شود. این عدالت انتقالی گزینشی، بی‌عدالتی‌های تاریخی را تداوم می‌بخشد و این پیام را می‌رساند که رژیم جدید الگوی حاشیه‌نشینی قومی را ادامه خواهد داد.

ایراد ۲۱: استخراج منابع بدون رضایت منطقه‌ای

منابع نفت و گاز ایران به‌طور نامتناسبی در سرزمین‌های مسکونی اقلیت‌های قومی قرار دارند—به‌ویژه سرزمین کوردها در غرب، مناطق عربی در خوزستان و مناطق بلوچی در جنوب شرقی. سند فاز اضطراری درباره سیاست انرژی و مدیریت منابع بحث می‌کند اما هیچ سازوکاری برای مناطق غنی از منابع ارائه نمی‌دهد تا بر تصمیمات مربوط به بهره‌برداری از منابع سرزمین‌های خود کنترل یا حتی مشارکت اساسی داشته باشند. دولت غیرمنتخب گزار تمامی تصمیمات مربوط به توسعه انرژی، قراردادهای صادرات و تخصیص درآمدها را اتخاذ خواهد کرد. این کنترل متمرکز بر منابع طبیعی یکی از منابع اصلی نارضایتی اقلیت‌های قومی بوده است. جمعیت‌های عرب در خوزستان، به رغم زندگی در نفت‌خیزترین استان ایران، فقر، تخریب محیط زیست ناشی از استخراج نفت، و سیاست‌های عمدی دولتی برای کاهش نسبت جمعیت عرب از طریق اسکان غیرعرب‌ها را تجربه کرده‌اند. مناطق کوردستانی نیز به‌طور مشابه شاهد سرازیر شدن درآمدهای نفتی به تهران هستند در حالی که از توسعه‌نیافتگی و حاشیه‌نشینی رنج می‌برند. این جوامع نه تنها خواستار جبران اقتصادی هستند، بلکه خواهان قدرت تصمیم‌گیری بر منابع سرزمین‌های خود می‌باشند. هنجارهای بین‌المللی در مورد مردمان بومی و حقوق منابع، به‌طور فزاینده‌ای به رسمیت می‌شناسند که جوامعی که سرزمین‌های آن‌ها حاوی منابع ارزشمندی است، باید حق برخورداری از رضایت آزادانه، قبلی و آگاهانه در مورد استخراج منابع، تسهیم منافع از درآمدها، و محافظت در برابر آسیب‌های زیست‌محیطی و اجتماعی را داشته باشند. سند فاز اضطراری با منابع طبیعی به عنوان دارایی‌های ملی برخورد می‌کند که باید توسط مقامات مرکزی برای منافع ملی مدیریت شوند، بدون اینکه هیچ‌گونه ادعای منطقه‌ای یا حقوق جامعه را به رسمیت بشناسد. این امر مدل استخراج استعماری را بازتولید می‌کند که به موجب آن، با

مناطق پیرامونی به عنوان مخازن منابع برای منافع مرکز سیاسی و اقتصادی برخوردار می‌شود و نابرابری‌های ساختاری را که به درگیری‌های قومی دامن می‌زنند، تداوم می‌بخشد.

ایراد ۲۲: آموزش متمرکز و محور فرهنگ‌های اقلیت

این سند مقرر می‌دارد که دولت گذار باید «تغییرات ضروری در کتب درسی در تمام سطوح آموزشی اعمال کند... تا اطمینان حاصل شود که محتوای آن‌ها منعکس‌کننده ارزش‌های عصر جدید در ایران است.» این کنترل متمرکز بر محتوای آموزشی، بدون مکانیسم‌های مشورتی برای جوامع اقلیت، احتمالاً روایت ملی فارسی محوری را تداوم خواهد بخشید که مشخصه آموزش ایران در دوران سلطنت و جمهوری اسلامی بوده است. کتاب‌های تاریخی که مشارکت‌های کوردها، آذری‌ها، عرب‌ها و بلوچ‌ها در تمدن ایرانی را نادیده گرفته یا تقلیل می‌دهند، برنامه‌های درسی ادبیاتی که آثار زبان‌های اقلیت را مستثنی می‌کنند، و روایت‌های هویت ملی که ایران را اساساً فارسی معرفی می‌کنند، همچنان دانش‌آموزان اقلیت را به حاشیه خواهند راند. آموزش به زبان مادری در سطح بین‌المللی به عنوان یک حق اساسی شناخته می‌شود، به ویژه برای آموزش ابتدایی که موانع زبانی به طور قابل توجهی مانع یادگیری می‌شوند. با این حال، این سند هیچ نشانه‌ای مبنی بر مجاز بودن آموزش به زبان اقلیت ارائه نمی‌دهد. کودکان کورد، کودکان آذری و کودکان عرب همچنان مجبور خواهند بود به زبان فارسی آموزش ببینند—و مجبورند در زبان دوم یاد بگیرند در حالی که زبان مادری آن‌ها به استفاده غیررسمی و خانگی تنزل می‌یابد. این تبعیت زبانی به منزله خشونت فرهنگی است که مانع از پیشرفت تحصیلی و رشد روانی دانش‌آموزان اقلیت می‌شود و در عین حال هویت فرهنگی آن‌ها را به طور سیستماتیک بی‌ارزش می‌کند. علاوه بر این، تعیین متمرکز «ارزش‌های عصر جدید» احتمالاً به معنای ترویج یک هویت ملی یکپارچه ایرانی است که به جای به رسمیت شناختن و تجلیل از تنوع قومی ایران، خواهان همسان‌سازی (آسیمیلاسیون) فرهنگی است. ممکن است به کودکان اقلیت آموخته شود که هویت قومی آن‌ها ثانویه یا ناسازگار با هویت ملی ایرانی است، که زبان‌های آن‌ها عقب‌مانده یا تفرقه‌انگیز هستند و اعمال فرهنگی آن‌ها باید به نفع هنجارهای فارسی رها شود. این همسان‌سازی آموزشی یکی از سازوکارهای اصلی نسل‌کشی فرهنگی علیه جمعیت‌های بومی و اقلیت در سطح جهان بوده است. ناکامی این سند در تضمین حقوق فرهنگی و زبانی اقلیت‌ها در آموزش، این الگو را تداوم می‌بخشد.

ایراد ۲۳: نظامی‌سازی مرزها علیه مناطق اقلیت‌نشین

بندهای نظامی و امنیتی بر «حفاظت و دفاع از مرزهای ایران و حفظ وحدت و امنیت ملت» تأکید دارد. در عمل، مناطق مرزی عمدتاً محل سکونت اقلیت‌های قومی هستند که هم‌کیشانی قومی آن‌ها در آن سوی مرزهای بین‌المللی زندگی می‌کنند—کوردها در عراق، ترکیه و سوریه؛ آذری‌ها در آذربایجان؛ بلوچ‌ها در پاکستان و افغانستان؛ عرب‌ها در عراق و کشورهای حوزه خلیج فارس؛ ترکمن‌ها در ترکمنستان. نظامی‌سازی سنگین این مناطق مرزی که به عنوان حفاظت از تمامیت ارضی چارچوب‌بندی می‌شود، به عنوان استعمار داخلی عمل می‌کند که جمعیت‌های اقلیت را کنترل می‌نماید. نظامی‌سازی مرزها یک بهانه امنیتی برای محدود کردن رفت‌وآمدهای جمعیت‌های

اقلیت، نظارت بر جوامع آن‌ها و سرکوب فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی آن‌ها ایجاد می‌کند. اقلیت‌ها در مناطق مرزی، دولت را عمدتاً از طریق دستگاه‌های قهری آن—ایست‌های بازرسی نظامی، نظارت اطلاعاتی، محدودیت در بازدیدهای خانوادگی فرامرزی—تجربه می‌کنند تا از طریق خدمات عمومی یا مشارکت دموکراتیک. این رویکرد امنیت-محور با جمعیت‌های اقلیت به عنوان تهدیدات بالقوه‌ای که باید کنترل شوند برخورد می‌کند تا شهروندانی که باید به آن‌ها خدمت شود. مفاد سند برای انحلال سپاه پاسداران و ایجاد یک «ارتش ملی یکپارچه» ممکن است شکل نهادی دستگاه امنیتی را تغییر دهد، اما بدون پرداختن به سیاست زیربنایی برخورد با مناطق مرزی و جمعیت‌های اقلیت به عنوان تهدیدات امنیتی، ساختار نظامی جدید الگوهای ظالمانه را بازتولید خواهد کرد. انتصاب رهبری نظامی توسط رضا پهلوی، فرمانده کل قوا، تداوم رویکرد دوران پهلوی به مناطق اقلیت‌نشین را تضمین می‌کند—نگاه به آن‌ها از دریچه امنیتی به جای رسیدگی به شکایات مشروع آن‌ها در مورد حاشیه‌نشینی و تبعیض. امنیت مرزی مشروع است، اما زمانی که به سازوکاری برای استعمار داخلی و سرکوب اقلیت‌ها تبدیل شود، حقوق شهروندانی را که بر حسب اتفاق در مناطق مرزی زندگی می‌کنند، نقض می‌نماید.

ایراد ۲۴: توسعه اقتصادی تشدیدکننده نابرابری‌های منطقه‌ای

بندهای اقتصادی بر آزادسازی، خصوصی‌سازی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی تأکید می‌کند، اما هیچ سازوکاری برای رسیدگی یا جبران نابرابری‌های شدید اقتصادی منطقه‌ای که مشخصه ایران است، ارائه نمی‌دهد. سرزمین‌های ملی—کوردستان، بلوچستان، خوزستان، آذربایجان—از نظر تاریخی سطوح پایین‌تری از توسعه، سرمایه‌گذاری و فرصت‌های شغلی را در مقایسه با مناطق مرکزی دارای اکثریت فارس تجربه کرده‌اند. این نابرابری‌ها منعکس‌کننده سیاست‌های عمده دولتی است که منابع را به سمت مناطق مورد علاقه سیاسی هدایت کرده و در عین حال از مناطق اقلیت‌نشین غفلت نموده‌اند. اصلاحات اقتصادی مبتنی بر بازار بدون مداخلاتی برای اصلاح نابرابری‌های تاریخی، معمولاً نابرابری‌های منطقه‌ای را تشدید می‌کند. سرمایه به مناطقی سرازیر می‌شود که زیرساخت‌های موجود، نیروی کار ماهر و ارتباطات سیاسی دارند—که به طور قاطع همان مرکز دارای اکثریت فارس است. مناطق اقلیت‌نشین، که به دلیل تبعیض‌های گذشته فاقد این مزایا هستند، در یک اقتصاد آزاد شده بیشتر به حاشیه رانده می‌شوند. تأکید سند بر «بودجه‌بندی شفاف» و «اصلاحات مبتنی بر بازار» خنثی به نظر می‌رسد، اما در زمینه‌های نابرابری ریشه‌دار، سیاست‌های دارای ظاهر خنثی، تبعیض ماهوی را تداوم می‌بخشند. پرداختن به نابرابری‌های منطقه‌ای نیازمند سیاست‌های مثبت و جبرانی است: سرمایه‌گذاری ترجیحی در مناطق توسعه‌نیافته، پروژه‌های زیربنایی در مناطق اقلیت‌نشین، برنامه‌های هدفمند ایجاد شغل، سرمایه‌گذاری‌های آموزشی برای ایجاد سرمایه انسانی، و سازوکارهایی برای تضمین اینکه اقلیت‌ها از رشد اقتصادی ملی بهره‌مند شوند. سند فاز اضطراری فاقد چنین تعهداتی است. نتیجه محتمل این است که رشد اقتصادی در طول و پس از گذار در درجه اول به نفع مرکز دارای اکثریت فارس و نخبگان متصل خواهد بود، در حالی که مناطق اقلیت‌نشین همچنان فقر و حاشیه‌نشینی را تجربه خواهند کرد. این محرومیت اقتصادی، همراه با حاشیه‌نشینی سیاسی و سرکوب فرهنگی، شرایط را برای درگیری‌های قومی مداوم و جنبش‌های جدایی‌طلبانه بالقوه ایجاد می‌کند.

بخش ۳: سازوکارهای دیکتاتوری و تداوم حاکمیت اقتدارگرا

ایراد ۲۵: اختیارات اضطراری بدون بندهای پایان‌بخش (غروب آفتاب)

سند فاز اضطراری اختیارات اضطراری گسترده‌ای را به رهبر قیام ملی و نظام گذار اعطا می‌کند، اما این اختیارات فاقد محدودیت‌های زمانی معنادار یا بندهای پایان‌بخش (Sunset clauses) خودکار هستند که انقضای آن‌ها را الزامی سازد. در حالی که سند بیان می‌کند که انتظار می‌رود گذار «بین ۱۸ تا ۲۴ ماه طول بکشد و تمیدهای محدود و مشروط مجاز است»، هیچ ضرب‌الاجل قطعی‌ای ارائه نمی‌دهد که پس از آن، فارغ از اینکه گذار کامل شده باشد یا خیر، اختیارات اضطراری به‌طور خودکار پایان یابد. این مجوز پایان‌باز، شرایطی را ایجاد می‌کند که حاکمیت اضطراری دائمی شود. تاریخ نشان می‌دهد که اختیارات اضطراری اعطاشده در طول بحران‌ها به ندرت به‌طور خودکار به حکومت عادی مبتنی بر قانون اساسی بازمی‌گردند. رهبران دلایلی برای تمدید شرایط اضطراری پیدا می‌کنند و چالش‌های مداوم را به عنوان توجیهی برای ادامه اختیارات استثنایی توصیف می‌نمایند. مفاد سند که اجازه می‌دهد ناکامی‌های همه‌پرسی قانون اساسی آغازگر چرخه‌های جدید بازنگری و رأی‌گیری مجدد باشد، سازوکارهایی درونی برای تمدید گذار ایجاد می‌کند. اگر مردم قوانین اساسی پیشنهادی را به این دلیل که با سوگیری سلطنت‌طلبانه یا ساختارهای متمرکز قدرت مخالف هستند رد کنند، این رد کردن آن‌ها از قضا همان حکومت اضطراری را که با آن مخالفند، طولانی می‌کند. گذارهای دموکراتیک واقعی شامل بندهای پایان‌بخش هستند که پایان حاکمیت اضطراری را تا یک تاریخ مشخص الزامی می‌کنند و از مقامات اضطراری می‌خواهند که یا گذار را تکمیل کنند یا صراحتاً از طریق فرآیندهای دموکراتیک به دنبال مأموریت‌های تمدیدشده باشند. ناکامی سند فاز اضطراری در گنجاندن چنین مفادی نشان می‌دهد که این چارچوب به گونه‌ای طراحی شده است که اگر شرایط سیاسی—به ویژه نتایج همه‌پرسی—به نفع نتایج ترجیحی پهلوی نباشد، اجازه حاکمیت اضطراری نامحدود را بدهد. اختیارات اضطراری بدون محدودیت‌های زمانی سخت‌گیرانه، فارغ از ماهیت گذار اعلام‌شده‌شان، اختیاراتی دیکتاتوری هستند.

ایراد ۲۶: کنترل بر رسانه و اطلاعات

این سند، انحلال «سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران» به منظور تأسیس مجدد سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران—سیستم پخش دولتی از دوران پهلوی—را الزامی می‌دارد. این تأسیس مجدد رسانه‌های تحت کنترل دولت که توسط دولت غیرمنتخب گذار اداره می‌شود، یک دستگاه تبلیغاتی قدرتمند برای مقامات گذار ایجاد می‌کند. اگرچه سند الزام می‌کند که رسانه‌های دولتی باید «با حامیان هر دو سیستم به‌طور بی‌طرفانه رفتار کنند» در طول مبارزات همه‌پرسی، اما این الزام مبهم، غیرقابل اجرا، و محدود به یک دوره انتخاباتی خاص است. خارج از دوره همه‌پرسی، رسانه‌های دولتی تحت کنترل منصوبان پهلوی می‌توانند روایت‌های سلطنت‌طلبانه

را ترویج کنند، از صداهای مخالف سلب مشروعیت نمایند، و افکار عمومی را به نفع نتایج ترجیحی مقامات گذار شکل دهند. این سند هیچ تضمینی برای آزادی رسانه، هیچ حمایتی برای روزنامه‌نگاری مستقل، و هیچ سازوکاری برای تضمین تکثرگرایی رسانه‌ای ارائه نمی‌دهد. احیای انحصار رسانه‌های دولتی که یادآور دوران پهلوی است— زمانی که رادیو و تلویزیون ملی (NIRT) به عنوان یک ابزار تبلیغاتی عمل می‌کرد—تهدیدی برای بازتولید کنترل اقتدارگرایانه بر اطلاعات محسوب می‌شود. علاوه بر این، ماده این سند برای انحلال «شورای عالی فضای مجازی» با هیچ تضمینی مبنی بر احترام به آزادی اینترنت یا ظهور نکردن اشکال جدید سانسور آنلاین همراه نیست. کنترل مقامات گذار بر زیرساخت‌های مخابراتی، اختیارات اضطراری آن‌ها برای رسیدگی به تهدیدات «امنیت سایبری»، و فقدان حمایت‌های مبتنی بر قانون اساسی برای بیان آزاد، شرایط را برای اقتدارگرایی دیجیتال ایجاد می‌کند. کنترل رسانه به رژیم‌های اقتدارگرا اجازه می‌دهد تا رضایت ایجاد کنند، مخالفت‌ها را به حاشیه برانند و فرآیندهای دموکراتیک را دستکاری کنند. ناکامی سند فاز اضطراری در تضمین آزادی رسانه و تأسیس مجدد انحصار رسانه‌های دولتی توسط آن، نیات دیکتاتوری را آشکار می‌سازد.

ایراد ۲۷: انحلال نهادهای مخالف

این سند انحلال نهادهای متعدد جمهوری اسلامی را الزامی می‌دارد، که این امر به عنوان برچیدن دستگاه تئوکراتیک (دینی) ارائه شده است. با این حال، معیارهای اینکه کدام نهادها منحل شوند و کدام حفظ گردند، منحصراً توسط پهلوی و منصوبان او تعیین می‌شود. بند ۱۳ بیان می‌کند که بازنگری نهادها و تصمیم‌گیری در مورد اینکه «کدام یک باید منحل یا حذف شوند و کدام یک می‌توانند حفظ شوند» توسط رئیس دولت گذار «پس از مشورت با مهستان گذار و کسب تأیید رهبر قیام ملی» انجام خواهد شد. این فرآیند فرصت‌هایی را برای انحلال گزینشی نهادهایی که ممکن است بستری برای مخالفت فراهم کنند و در عین حال حفظ نهادهایی که در خدمت مقامات گذار هستند، ایجاد می‌کند. نهادهای جمهوری اسلامی، به رغم ماهیت اقتدارگرایانه خود، شامل سازمان‌هایی هستند که گروه‌های اجتماعی مختلف از طریق آن‌ها سازماندهی شده‌اند—اتحادیه‌های کارگری (هرچند کنترل شده)، انجمن‌های صنفی، سازمان‌های جامعه مدنی و شوراهای منطقه‌ای. برخی از این ساختارها، اگر دموکراتیک شوند تا اینکه منحل گردند، می‌توانند به ابزاری برای مشارکت مردمی و توسعه دموکراتیک تبدیل شوند. رویکرد انحلال همه‌جانبه، پایه‌های نهادی بالقوه برای مخالفت با مقامات گذار را از بین می‌برد. تنها نهادهایی که صراحتاً هم‌سو با چارچوب پهلوی باشند زنده خواهند ماند. ماده این سند برای ایجاد یک «سازوکار عدالت انتقالی» با یک «دادگاه تخصصی» برای رسیدگی به جنایات جمهوری اسلامی، فرصت‌های بیشتری را برای پیگرد گزینشی مخالفان سیاسی ایجاد می‌کند. در حالی که پاسخگویی در قبال نقض حقوق بشر امری مشروع است، فرآیندهای قضایی تحت کنترل مقامات حزبی (سوگیرانه) اغلب به ابزار انتقام‌جویی سیاسی تبدیل می‌شوند. فقدان نظارت مستقل بر سازوکار عدالت انتقالی، انتصاب پرسنل آن توسط پهلوی، و فقدان حفاظت در برابر پیگرد گزینشی، این نگرانی را ایجاد می‌کند که این سازوکار، دشمنان سیاسی مقامات گذار را هدف قرار داده و در عین حال از متحدان آن‌ها محافظت خواهد کرد.

ایراد ۲۸: دستگاه اطلاعاتی و امنیتی تحت کنترل شخصی

این سند پیشنهاد انحلال آژانس‌های اطلاعاتی موجود و ایجاد یک «سرویس اطلاعات و امنیت ملی» (NISS) (ساواک) جدید تحت نظارت دولت گذار را می‌دهد. در حالی که تجمیع سرویس‌های اطلاعاتی ممکن است شبیه اصلاحات به نظر برسد، اما این آژانس جدید توسط منصوبان پهلوی بدون نظارت دموکراتیک یا ایجاد تعادل در اختیاراتش کنترل خواهد شد. آژانس‌های اطلاعاتی ذاتاً نهادهای قدرتمند و خطرناکی هستند که می‌توانند برای نظارت، ارباب و حذف مخالفان سیاسی استفاده شوند. حکمرانی دموکراتیک نیازمند سازوکارهای نظارتی قوی است—کمیته‌های اطلاعاتی قانون‌گذاری، احکام قضایی برای نظارت، بازرسان کل مستقل—که هیچ‌کدام از آن‌ها در چارچوب گذار وجود ندارند. سرویس اطلاعات و امنیت ملی (NISS) قابلیت‌هایی را از وزارت اطلاعات منحل شده و شاخه اطلاعاتی سپاه پاسداران، از جمله شبکه‌های نظارتی گسترده، سیستم‌های خبرچین، و ظرفیت‌های عملیاتی برای عملیات اطلاعاتی داخلی و خارجی به ارث خواهد برد. در دستان مقامات غیرمنتخب گذار بدون نظارت، این قابلیت‌ها تهدیدات عمیقی برای آزادی‌های مدنی و توسعه دموکراتیک ایجاد می‌کنند. از NISS می‌توان برای نظارت بر گروه‌های مخالف، نفوذ در جنبش‌های سیاسی منتقد گذار، تهیه پرونده برای مخالفان بالقوه، و انجام عملیات پنهانی علیه تهدیدات درک شده نسبت به رژیم گذار استفاده کرد. سرویس اطلاعاتی ساواک در پادشاهی پهلوی به دلیل نقض سیستماتیک حقوق بشر، شکنجه و سرکوب سیاسی بدنام بود. ایجاد یک سرویس اطلاعاتی جدید تحت کنترل پهلوی در سند فاز اضطراری، بدون نظارت دموکراتیک یا پادمان‌های حقوق بشر، تهدیدی برای بازتولید سرکوب به سبک ساواک تحت نامی دیگر محسوب می‌شود. اصلاحات اطلاعاتی در گذارهای دموکراتیک نه تنها نیازمند سازماندهی مجدد نهادی است، بلکه نیازمند تغییرات اساسی در پاسخگویی، شفافیت (تا حدی که با نیازهای مشروع امنیتی سازگار باشد) و محدودیت‌های قانونی بر فعالیت‌های اطلاعاتی است. این سند هیچ‌یک از این حمایت‌ها را ارائه نمی‌دهد.

ایراد ۲۹: دستکاری شرایط همه‌پرسی

همه‌پرسی برنامه‌ریزی شده در مورد سیستم‌های حکومتی (سلطنت در برابر جمهوری) تحت شرایطی رخ خواهد داد که کاملاً توسط مقامات گذار پهلوی کنترل می‌شود، که این امر فرصت‌های عظیمی را برای دستکاری ایجاد می‌کند حتی اگر خود فرآیند رأی‌گیری از نظر فنی آزاد باشد. دولت گذار، رسانه‌های دولتی، نیروهای امنیتی، منابع عمومی، ارتباطات دولتی و کل دستگاه اداری را کنترل می‌کند. می‌تواند از این منابع برای ترویج سلطنت استفاده کرده و در عین حال حمایت و تبلیغ برای جمهوری را محدود سازد. دوره سه‌ماهه مبارزات انتخاباتی زمان ناکافی‌ای را برای نیروهای جمهوری خواه جهت سازماندهی، ایجاد ائتلاف‌ها و دفاع مؤثر از موضع خود پس از دهه‌ها سرکوب تحت جمهوری اسلامی فراهم می‌کند. علاوه بر این، همه‌پرسی پیش از تدوین قانون اساسی برگزار می‌شود، به این معنی که رأی‌دهندگان باید بین سیستم‌های انتزاعی بدون دانستن اختیارات و محدودیت‌های خاصی که هر سیستم در بر خواهد داشت، انتخاب کنند. پهلوی می‌تواند وعده دهد که سلطنت پارلمانی محدود و دموکراتیک خواهد بود، اما بدون قانون اساسی که آن محدودیت‌ها را تعریف کند، رأی‌دهندگان هیچ تضمینی

ندارند. سند بیان می‌کند که «حامیان هر دو سیستم باید... دسترسی، زمان و منابع برابر» از سوی نهادهای دولتی داشته باشند، اما چه کسی تعیین می‌کند که آیا این برابری حفظ می‌شود؟ دولت گذار، که تمامی منافعی در پیروزی سلطنت است. زمان بندی همه‌پرسی—که در اوایل گذار رخ می‌دهد، در حالی که پهلوی حداکثر کنترل را دارد و پیش از آنکه اپوزیسیون بتواند سازماندهی شود—عرصه را به نفع سلطنت مهیا می‌کند. نظارت بین‌المللی بر انتخابات می‌تواند تا حدی خطرات دستکاری را کاهش دهد، اما این سند هیچ تعهدی به ناظران بین‌المللی، نهادهای مستقل مدیریت انتخابات، یا سازوکارهایی برای تضمین شرایط عادلانه برای مبارزات انتخاباتی نمی‌دهد. همه‌پرسی‌ای که تحت چنین شرایط نامتقارنی برگزار می‌شود، جایی که یک طرف کنترل دستگاه دولتی را در دست دارد، نمی‌تواند واقعاً آزاد تلقی شود حتی اگر فرآیند رأی‌گیری عادی به نظر برسد.

ایراد ۳۰: مجلس مؤسسان تحت مأموریت محدود شده

حتی با وجود اینکه مجلس مؤسسان انتخاب خواهد شد، مأموریت آن توسط چارچوب از پیش تعیین‌شده‌ی مقامات گذار به شدت محدود شده است. این مجلس باید قانون اساسی را بر اساس نتیجه همه‌پرسی (سلطنت یا جمهوری) تدوین کند، اما هفت «اصل تغییرناپذیر» از پیش تعیین‌شده، انتخاب‌های قانون اساسی مجلس را محدود می‌سازند. این اصول شامل تمامیت ارضی، دموکراسی، کرامت انسانی، حاکمیت قانون، سکولاریسم، تفکیک قوا و استقلال قضایی است—که همگی به گونه‌ای چارچوب بندی شده‌اند که می‌توانند برای مسدود کردن حاکمیت واقعی مردمی تفسیر شوند. برای مثال، اگر نمایندگان کورد در مجلس مؤسسان فدرالیسم یا خودمختاری منطقه‌ای را پیشنهاد دهند، می‌توان به آن‌ها گفت که این امر ناقض اصل «تغییرناپذیر» تمامیت ارضی است. اگر نمایندگان دموکراسی اقتصادی یا تضمین حقوق اجتماعی را پیشنهاد دهند، می‌توان آن‌ها را به عنوان نقض «حاکمیت قانون» تفسیر شده در مفاهیم نئولیبرالی رد کرد. تعیین اصول به عنوان اموری «تغییرناپذیر» بدان معناست که فارغ از خواست عمومی، نمی‌توانند توسط نمایندگان منتخب مردم اصلاح شوند. چه کسی تعیین می‌کند که این اصول مبهم در عمل چه معنایی دارند؟ در نهایت، مقامات گذار و دادگاه‌هایی که منصوب می‌کنند. علاوه بر این، در صورت انتخاب سلطنت در همه‌پرسی، مجلس مؤسسان «ممکن است از قانون اساسی ۱۹۰۶ (۱۲۸۵) ه.ش) به عنوان مبنایی برای تدوین قانون اساسی جدید استفاده کند.» این راهنمایی، مجلس را به سمت چارچوب‌های قانون اساسی دوران پهلوی سوق می‌دهد تا تفکر قانون اساسی واقعاً جدید. هیئت منصوب‌شده‌ی متشکل از «هفت عضو از حقوقدانان برجسته» که به مجلس مشاوره خواهند داد، سازوکار کنترل دیگری را فراهم می‌کند. چه کسی این حقوقدانان را منصوب می‌کند؟ مهستان گذار، که خود توسط پهلوی منصوب شده است. این محدودیت‌ها مجلس مؤسسان را از یک کنوانسیون حاکمیتی قانون اساسی به یک نهاد مشورتی تبدیل می‌کند که در مرزهای از پیش تعیین‌شده عمل می‌نماید.

ایراد ۳۱: تسخیر نخبگان اقتصادی از طریق خصوصی سازی

تأکید بندهای اقتصادی بر خصوصی سازی سریع شرکت های دولتی، فرصت هایی را برای ظهور یک الیگارش (گروه اندک سالار) جدید وفادار به مقامات گذار ایجاد می کند. این سند در مورد «حسابرسی شرکت های دولتی» و انتقال دارایی های اقتصادی سپاه پاسداران به دولت گذار بحث می کند، اما هیچ گونه الزامات شفافیتی برای اینکه چگونه این دارایی های عظیم خصوصی سازی خواهند شد یا چه کسانی مجاز به تملک آنها خواهند بود، ارائه نمی دهد. جدول زمانی تسریع شده و فقدان نظارت دموکراتیک شرایط ایده آلی را برای معاملات پنهانی به نفع وفاداران به پهلوی و نخبگان متصل فراهم می کند. تجربیات حاصل از گذارهای پسا شوروی نشان می دهد که چگونه خصوصی سازی سریع بدون شفافیت و پاسخگویی، الیگارش هایی را ایجاد می کند که متعاقباً از قدرت اقتصادی خود برای کنترل سیاست استفاده می کنند. افراد و گروه هایی که دارایی های دولتی را در طول دوره گذار به دست می آورند، به ذینفعان رژیم جدید تبدیل می شوند و در برابر اصلاحات دموکراتیکی که ممکن است دارایی های آنها را تهدید کرده یا آنها را مشمول پاسخگویی نماید، مقاومت خواهند کرد. اگر وفاداران به پهلوی و همدردان سلطنت طلب به طور نامتناسبی از خصوصی سازی سود ببرند، آنها یک نخبگان اقتصادی با منافی قوی در حفظ احیای سلطنت و مقاومت در برابر دموکراتیزاسیون واقعی تشکیل خواهند داد. مفاد این سند برای کنترل «دارایی های بین المللی مسدود شده» و مدیریت «دارایی های نگهداری شده ایران در خارج از کشور» نیز به طور مشابه فرصت هایی را برای ثروتمند شدن نخبگان از طریق تراکنش های مالی غیرشفاف ایجاد می کند. چه کسی تصمیم می گیرد که کدام دارایی های مسدود شده را از طریق چه سازوکارهای قانونی ای دنبال کند و وجوه بازیافت شده چگونه استفاده خواهند شد؟ دولت گذار، که بدون نظارت پارلمانی یا پاسخگویی دموکراتیک عمل می کند. این الگو در حوزه های سیاست اقتصادی تکرار می شود: مقامات غیرمنتخبی که بدون شفافیت درباره منابع مالی عظیم تصمیم گیری می کنند، شرایطی را برای فساد و تسخیر نخبگان ایجاد می نماید که هرگونه توسعه دموکراتیک بعدی را تضعیف خواهد کرد.

ایراد ۳۲: درگیری های سیاست خارجی که حاکمیت را محدود می کنند

بندهای سیاست خارجی ایران را متعهد به تغییر جهت گیری های بین المللی گسترده ای در طول دوره گذار می کند، از جمله عادی سازی روابط با اسرائیل، اتحاد با عربستان سعودی و ترکیه، و ادغام در چارچوب های امنیتی منطقه ای به رهبری ایالات متحده. این تعهدات که توسط مقامات غیرمنتخب گذار اتخاذ می شوند، درگیری های بین المللی ای را ایجاد خواهند کرد که گزینه های سیاست خارجی دولت های منتخب آینده را محدود می سازند. هنگامی که ایران با اسرائیل توافقنامه هایی امضا کند، به ترتیبات امنیتی منطقه ای بپیوندد، یا تعهداتی به قدرت های غربی بدهد، معکوس کردن این تصمیمات از نظر دیپلماتیک پرهزینه و در عمل دشوار می شود. حکمرانی دموکراتیک ایجاب می کند که تصمیمات عمده سیاست خارجی بازتاب دهنده خواست عمومی و بررسی دموکراتیک باشد. حوزه های مختلف ایرانی اختلافات مشروعی در مورد روابط با اسرائیل، همسویی با عربستان سعودی، ماهیت روابط با قدرت های غربی و نقش منطقه ای ایران دارند. این اختلافات باید از طریق فرآیندهای دموکراتیک

حل و فصل شوند، نه اینکه توسط مقامات گذار تحمیل گردند. با اتخاذ این تصمیمات در فاز اضطراری، این سند بحث دموکراتیک را مسدود کرده و دولت‌های منتخب آینده را به سیاست‌هایی مقید می‌کند که نقشی در ایجاد آن‌ها نداشته‌اند. علاوه بر این، بازیگران بین‌المللی که از مقامات گذار حمایت می‌کنند—با ارائه رسمیت دیپلماتیک، کمک‌های اقتصادی و همکاری‌های امنیتی—منافعی را در تداوم حاکمیت پهلوی یا موفقیت احیای سلطنت توسعه خواهند داد. این بازیگران خارجی ممکن است ایران را برای حفظ چارچوب گذار یا حمایت از سلطنت در همه‌پرسی تحت فشار قرار دهند و بدین ترتیب حاکمیت واقعی مردمی را تضعیف کنند. تأکید این سند بر حمایت و همکاری بین‌المللی، وابستگی‌هایی ایجاد می‌کند که می‌تواند برای تأثیرگذاری بر نتایج سیاسی داخلی مورد استفاده قرار گیرد. سیاست خارجی‌ای که بدون مشروعیت‌بخشی دموکراتیک اتخاذ شود، حاکمیت ملی را به خطر می‌اندازد حتی زمانی که به عنوان پیگیری منافع ایران ارائه گردد.

ایراد ۳۳: سرکوب اپوزیسیون سیاسی از طریق سازوکارهای قانونی

چارچوب بندهای قانونی برای لغو قوانینی که در تضاد با «هویت تاریخی و ملی ایران» هستند، معیار مبهمی را ارائه می‌دهد که می‌تواند علیه اپوزیسیون سیاسی به سلاح تبدیل شود. چه کسی تعیین می‌کند که «هویت تاریخی و ملی» ایران چیست؟ رهبر قیام ملی و مهستان گذار که او منصوب کرده است. از این معیار می‌توان برای ممنوعیت احزاب سیاسی‌ای که احیای سلطنت را رد می‌کنند، ممنوعیت حمایت از فدرالیسم یا خودحکمرانی سرزمینی، سرکوب جنبش‌های چپ‌گرایی که اصلاحات اقتصادی سرمایه‌داری را به چالش می‌کشند، یا جرم‌انگاری هر موضع ایدئولوژیکی که مغایر با چشم‌انداز مقامات گذار از هویت ایرانی تلقی می‌شود، استفاده کرد. مفاد این سند از احزاب سیاسی مشارکت‌کننده در ائتلاف می‌خواهد که چهار اصل از جمله تمامیت ارضی و دموکراسی سکولار را بپذیرند. اگرچه این اصول معقول به نظر می‌رسند، اما می‌توانند به طور محدودکننده‌ای برای حذف نیروهای سیاسی مدافع فدرالیسم (به عنوان ناقض تمامیت ارضی) یا سوسیال‌دموکراسی با تأثیرات مذهبی (به عنوان ناقض سکولاریسم) تفسیر شوند. قدرت تعیین اینکه کدام احزاب و جنبش‌ها به عنوان مشارکت‌کنندگان قابل قبول در فرآیند سیاسی واجد شرایط هستند، عملاً حق وتوی (de facto veto power) سازماندهی اپوزیسیون را به مقامات گذار می‌دهد. علاوه بر این، قدرت سازوکار عدالت انتقالی برای پیگرد جنایات جمهوری اسلامی می‌تواند به طور گزینشی علیه مخالفان سیاسی استفاده شود. افرادی که در نهادهای جمهوری اسلامی خدمت کرده‌اند اما اکنون با روند گذار مخالفند، ممکن است با پیگرد قانونی روبرو شوند، در حالی که کسانی که با مقامات گذار همکاری می‌کنند ممکن است مصونیت دریافت کنند. این عدالت گزینشی انگیزه‌هایی برای انطباق و سازگاری سیاسی ایجاد کرده و مخالفان را مجازات می‌کند. ترکیب این امر با نظارت سرویس اطلاعاتی، کنترل رسانه، و محدودیت‌های قانونی بر اپوزیسیون، این سازوکارها دستگاه جامعی را برای سرکوب مخالفان سیاسی تحت پوشش ضرورت و عدالت گذار ایجاد می‌کنند.

ایراد ۳۴: وفاداری نظامی به شخص به جای نهاد

فرآیند بررسی پرسنل در بندهای نظامی و امنیتی، در حالی که به عنوان اجتناب از «اشتباهات انقلاب‌های گذشته» ارائه می‌شود، فرصت‌هایی را برای ایجاد ارتشی وفادار به شخص پهلوی به جای نهادهای قانونی و دموکراتیک فراهم می‌کند. این سند پیشنهاد «حفظ بیشتر پرسنل عادی نظامی (درجه‌داران) و ارجاع مسئولین جنایات فاحش به یک فرآیند قضایی شفاف» را می‌دهد. با این حال، چه کسی تعیین می‌کند که کدام پرسنل حفظ شده و کدام تصفیه شوند؟ مقامات گذار تحت فرماندهی پهلوی. این اختیار صلاح‌دید، اجازه حفظ‌گزینی افسرانی را می‌دهد که وفاداری خود را به رژیم جدید نشان می‌دهند. ادغام پرسنل سپاه پاسداران در ارتش ملی جدید، فرصت‌های ویژه‌ای برای ایجاد وفاداری شخصی فراهم می‌آورد. افسران سپاه که به سمت پهلوی پناهنده می‌شوند یا حمایت خود را از احیای سلطنت نشان می‌دهند می‌توانند با مناصبی در ساختار نظامی جدید پاداش بگیرند، در حالی که کسانی که بی‌طرف می‌مانند یا ابراز همدردی جمهوری خواهانه می‌کنند ممکن است حذف شوند. انتصاب «فرماندهان ارشد نظامی» به‌شخصه توسط پهلوی (بند ۱۴) تضمین می‌کند که رهبری ارشد نظامی مناصب خود را مستقیماً مدیون او هستند. در طول گذار ۱۸ تا ۲۴ ماهه (یا بیشتر در صورت تمدید)، پهلوی می‌تواند ارتش را به نهادی وفادار به شخص خود و پروژه سیاسی‌اش تغییر شکل دهد. روابط مدنی-نظامی دموکراتیک ایجاد می‌کند که ارتش در خدمت نظم قانون اساسی و دولت غیرنظامی باشد فارغ از اینکه کدام احزاب یا افراد قدرت سیاسی را در دست دارند. افسران نظامی باید به جای رهبران فردی، به اصول قانون اساسی و نهادهای دموکراتیک وفادار باشند. چارچوب سند فاز اضطراری برعکس این را ایجاد می‌کند: ارتشی که ساختار پس از گذار، ترکیب پرسنل، و انتصابات رهبری‌اش را شخصاً مدیون پهلوی است. اگر همه‌پرسی جمهوری را به سلطنت ترجیح دهد، آیا چنین ارتشی آن نتیجه را خواهد پذیرفت؟ اگر دولت‌های منتخب آینده به دنبال اصلاح یا تحقیق در مورد ارتش باشند، آیا افسران منصوب پهلوی همکاری خواهند کرد؟ ساختار وفاداری شخصی تهدیدکننده مداخله نظامی در سیاست است.

ایراد ۳۵: سیاست‌های نمادین در ترویج احیای سلطنت

اصلاحات نمادین این سند—بازگرداندن پرچم شیر و خورشید، تغییر نام نهادها از عربی به فارسی، تأسیس مجدد سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران، تغییر هلال احمر به شیر و خورشید سرخ—همگی به جای ایجاد نمادهای ملی واقعاً جدید، به دوران پهلوی ارجاع می‌دهند. این انتخاب‌های نمادین به عنوان پاسخی به احساسات مردمی و اصلاح‌تحمیلات جمهوری اسلامی ارائه می‌شوند، اما به عنوان نشانگرهای احیای سلطنت عمل می‌کنند که بازگشت سلسله پهلوی را عادی می‌سازند. نمادها در گذارهای سیاسی اهمیت دارند زیرا هویت جمعی را شکل می‌دهند و به نظم‌های سیاسی خاص مشروعیت می‌بخشند. پرچم شیر و خورشید از نظر تاریخی با سلطنت مرتبط است؛ احیای آن نشان‌دهنده تداوم سلطنت است تا نوسازی دموکراتیک. اگر این گذار واقعاً متعهد به انتخاب دموکراتیک بود، نمادهای موقتی را اتخاذ می‌کرد که نه با جمهوری اسلامی و نه با سلطنت مرتبط نباشند، و به مردم اجازه می‌داد نمادهای ملی دائمی را از طریق فرآیندهای دموکراتیک انتخاب کنند. در عوض، نمادهای

سلطنتی بلافاصله تحمیل می‌شوند و پیوندهای روان‌شناختی بین گذار و احیای دوران پهلوی ایجاد می‌کنند. جایگزینی اصطلاحات عربی با معادل‌های فارسی پیامدهای اضافی برای اقلیت‌های قومی به همراه دارد که زبان‌های آن‌ها نیز حاوی واژه‌های عاریتی عربی است یا خودشان عربی صحبت می‌کنند. ناسیونالیسم زبانی که زیربنای این اصلاحات است نشان می‌دهد که ایران جدید، مانند پادشاهی پهلوی، هژمونی زبانی و فرهنگی فارسی را ترویج کرده و در عین حال سایر زبان‌ها و فرهنگ‌های ایرانی را بی‌ارزش خواهد کرد. اثر تجمعی این سیاست‌های نمادین، شرطی کردن جمعیت برای پذیرش احیای سلطنت به عنوان امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است، که همه‌پرسی را از یک انتخاب واقعی به تصویب واقعیت‌های به انجام رسیده (fait accompli) تبدیل می‌کند.

ایراد ۳۶: مشروعیت‌بخشی بین‌المللی به گذار اقتدارگرایانه

این سند صراحتاً به دنبال به رسمیت شناختن و حمایت بین‌المللی از نظام گذار است و آن را به عنوان یک گذار دموکراتیک مشروع ارائه می‌دهد که جامعه بین‌المللی باید آن را تأیید کند. پیش‌گفتار این سند خطاب به «رهبران و سیاست‌گذاران در منطقه و جهان»، نوید می‌دهد که «یک ایران دموکراتیک به عنوان یک شریک قابل اعتماد ظهور خواهد کرد» و خواستار «به رسمیت شناختن دیپلماتیک، همکاری اقتصادی و کمک فنی» می‌شود. این استراتژی مشروعیت‌بخشی بین‌المللی با هدف فراهم کردن تأیید خارجی برای چیزی است که اساساً یک قبضه کردن اقتدارگرایانه قدرت می‌باشد. اگر قدرت‌های بزرگ، نظام گذار پهلوی را به عنوان دولت مشروع ایران به رسمیت بشناسند، حمایت حیاتی‌ای را فراهم می‌کنند که به تحکیم حاکمیت او کمک می‌رساند. به رسمیت شناختن بین‌المللی امکان دسترسی به دارایی‌های مسدودشده را فراهم می‌کند، کاهش تحریم‌ها را ممکن می‌سازد، تراکنش‌های مالی بین‌المللی را تسهیل می‌نماید، و در چشم جمعیت‌ها و نخبگان ایرانی مشروعیت می‌بخشد. این حمایت خارجی، مقاومت در برابر مخالفت‌های داخلی و تحکیم قدرت را برای مقامات گذار بسیار آسان‌تر می‌کند. تعهدات سیاست خارجی این سند—عادی‌سازی با اسرائیل، اتحاد با عربستان سعودی، ادغام در چارچوب‌های امنیتی غربی—برای تشویق به این به رسمیت شناختن و حمایت طراحی شده‌اند. با این حال، به رسمیت شناختن بین‌المللی دولت‌های غیرمنتخبی که از طریق خودخواندگی قدرت را در دست می‌گیرند، فارغ از نیت دموکراتیک اعلام‌شده‌ی آن‌ها، اصول حاکمیت مردمی و حق تعیین سرنوشت را نقض می‌کند. نقش مناسب جامعه بین‌المللی در گذارهای دموکراتیک، حمایت از فرآیندهای فراگیری است که مشارکت مردمی را تضمین می‌کنند، نه مشروعیت‌بخشی به چنگ‌اندازی به قدرت توسط جناح‌های خاص. این سند با ارائه چارچوب فاز اضطراری به عنوان یک عمل انجام‌شده که نیازمند حمایت بین‌المللی است، تلاش می‌کند تا از منافع استراتژیک بازیگران بین‌المللی (پایان دادن به جمهوری اسلامی، تأمین ثبات منطقه‌ای، دسترسی به بازارهای ایران) برای تأیید و اعتباربخشی به یک گذار اقتدارگرایانه که فرآیندهای دموکراتیک واقعی را دور می‌زند، بهره‌برداری کند.

ایراد ۳۷: وابستگی مسیر به سمت تحکیم اقتدارگرایی

چارچوب فاز اضطراری وابستگی‌های مسیری (Path dependencies) ایجاد می‌کند که در طول زمان، احتمال تحکیم اقتدارگرایی را به طور فزاینده‌ای بالا می‌برد. وابستگی مسیر به چگونگی محدود شدن گزینه‌های بعدی توسط انتخاب‌های نهادی اولیه اشاره دارد، که مسیرهایی را ایجاد می‌کند که معکوس کردن آن‌ها دشوار می‌شود. هنگامی که پهلوی قدرت را به دست می‌گیرد، تمام نهادهای دولتی را منصوب می‌کند، ارتش و سرویس‌های اطلاعاتی را کنترل می‌نماید، اصلاحات اقتصادی‌ای را به نفع نخبگان خاص اجرا می‌کند و ایران را متعهد به همسویی‌های بین‌المللی خاصی می‌سازد، معکوس کردن این تصمیمات حتی در صورت تأسیس نهایی نهادهای دموکراتیک به تدریج دشوارتر می‌شود. مقامات منصوب‌شده توسط پهلوی، منافع شغلی خود را در ادامه حاکمیت او یا احیای سلطنت توسعه می‌دهند. افسران نظامی که مناصب خود را مدیون او هستند، سهام و منافع شخصی در موفقیت سیاسی او دارند. نخبگان اقتصادی که از خصوصی‌سازی سود می‌برند، با اصلاحاتی که ممکن است دستاوردهای آن‌ها را تهدید کند مخالفت می‌ورزند. شرکای بین‌المللی که نظام‌گذار را به رسمیت شناخته و از آن حمایت می‌کنند، ایران را برای حفظ تداوم تحت فشار قرار می‌دهند. هر ماه از حاکمیت دوران‌گذار، ذینفعان بیشتری با منافی در تداوم یا مشروعیت‌بخشیدن به آن حاکمیت ایجاد می‌کند. این ذینفعان در برابر دموکراتیزاسیون واقعی که ممکن است موقعیت‌ها، ثروت یا نفوذ آن‌ها را تهدید کند، مقاومت خواهند کرد. علاوه بر این، تجربه زندگی تحت حاکمیت غیرمنتخب در طول دوره‌گذار، حکمرانی اقتدارگرایانه را در چشم جمعیت‌ها و نخبگان عادی‌سازی می‌کند. اگر حاکمیت پهلوی پیشرفت‌هایی را نسبت به جمهوری اسلامی به ارمغان بیاورد—پایان دادن به برخی سیاست‌های سرکوبگرانه، فراهم کردن مقداری بهبودی اقتصادی، اجازه دادن به آزادی‌های محدود—جمعیت‌ها ممکن است حاکمیت اقتدارگرا را قابل قبول یا حتی ارجح بر بی‌ثباتی دموکراتیک بپذیرند. بدین ترتیب این چارچوب وابستگی‌های روانی، نهادی، اقتصادی و بین‌المللی در مسیری ایجاد می‌کند که ایران را به جای توسعه دموکراتیک واقعی، به سمت تحکیم اقتدارگرایی هدایت می‌نماید. آنچه که به عنوان حاکمیت اضطراری موقت آغاز می‌شود، از طریق انباشت واقعیت‌های میدانی که معکوس کردن آن‌ها به طور فزاینده‌ای پرهزینه می‌شود، دائمی می‌گردد.

نتیجه‌گیری

۳۷ ایراد ارائه‌شده در این تحلیل به طور قاطع نشان می‌دهد که سند فاز اضطراری پروژه شکوفایی ایران، با وجود تعهدات لفاظانه خود به دموکراسی، نقشه‌ای برای گذار دموکراتیک نیست. در عوض، این چارچوبی با دقت ساخته شده برای احیای سلطنت تحت رهبری رضا پهلوی است که برای تمرکز قدرت در دستان او، به حاشیه راندن اقلیت‌های قومی و اپوزیسیون سیاسی، و ایجاد شرایط برای تداوم حاکمیت اقتدارگرا تحت پوشش حاکمیت اضطراری موقت طراحی شده است. تمرکز تمام قدرت قانون‌گذاری، اجرایی، قضایی و نظامی در یک فرد غیرمنتخب؛ انتصاب به جای انتخاب نهادهای دولتی‌گذار؛ سوگیری از پیش تعیین‌شده به سمت احیای سلطنت؛ سکوت کامل در قبال حقوق و مطالبات اقلیت‌های قومی؛ احیای قوانین، نهادها و نمادهای دوران پهلوی؛

سازوکارهای تمدید نامحدود حاکمیت اضطراری؛ کنترل بر رسانه، اطلاعات و دستگاه امنیتی؛ و ایجاد وابستگی‌های اقتصادی و بین‌المللی که انتخاب‌های دموکراتیک آینده را محدود می‌سازند—تمامی این ویژگی‌های ساختاری، یک پروژه ذاتاً اقتدارگرایانه را آشکار می‌سازند. این سند اصول اصلی گذار دموکراتیک را نقض می‌کند: حاکمیت مردمی، مشارکت سیاسی فراگیر، تقسیم قدرت چندحزبی، حمایت از حقوق اقلیت‌ها، استقلال قضایی، آزادی رسانه، و کنترل غیرنظامی بر نیروهای نظامی و امنیتی. این سند به جای درس گرفتن از گذارهای دموکراتیک موفقی که طی چند دهه گذشته در سطح جهانی رخ داده‌اند، الگوهای اقتدارگرایانه سلطنت پهلوی را که به دنبال احیای آن است، بازتولید می‌کند. برای ملتهای—کوردها، آذری‌ها، بلوچ‌ها، عرب‌ها و دیگران—سند فاز اضطراری چیزی جز ادامه حاشیه‌نشینی، سرکوب فرهنگی و انزوای سیاسی ارائه نمی‌دهد. زبان‌های آن‌ها به رسمیت شناخته نخواهد شد، مناطق آن‌ها همچنان نظامی‌سازی شده و از نظر اقتصادی مورد استثمار قرار خواهد گرفت، جنبش‌های سیاسی آن‌ها به عنوان تهدیدی برای تمامیت ارضی سرکوب خواهد شد، و مطالبات آن‌ها برای خودمختاری و خودگردانی رد خواهد گردید. این چارچوب با تنوع قومی به عنوان مشکلی که باید از طریق کنترل متمرکز مدیریت شود برخورد می‌کند، نه به عنوان منبعی از غنا که باید از طریق ترتیبات فدرال یا خودمختاری گرامی داشته شود. مردم ایران، که دهه‌ها تحت حاکمیت اقتدارگرا رنج برده‌اند و بارها آرمان‌های خود را برای آزادی، دموکراسی و کرامت نشان داده‌اند، شایسته چیزی بهتر از جایگزینی یک دیکتاتوری با دیکتاتوری دیگر هستند. آن‌ها شایسته یک گذار دموکراتیک واقعی هستند که تمام نیروهای سیاسی را در ترتیبات تقسیم قدرت بگنجاند، از حقوق اقلیت‌ها محافظت کند، تمام مقامات را مشمول پاسخگویی دموکراتیک نماید، و به آن‌ها اجازه دهد تا بدون نتایج از پیش تعیین شده یا قدرت متمرکز در یک فرد یا جناح، آزادانه آینده سیاسی خود را تعیین کنند. ادعای سند فاز اضطراری مبنی بر نشان دادن مسیر آزادی و دموکراسی با تمام ویژگی‌های ساختاری آن در تناقض است. این در اصل طرحی است برای مبادله اقتدارگرایی تئوکراتیک (دینی) جمهوری اسلامی با یک اقتدارگرایی سلطنتی پهلوی، و تداوم الگوهای قدرت متمرکز، حاشیه‌نشینی قومی، و فقدان حاکمیت واقعی مردمی که مشخصه حکمرانی ایران در رژیم‌های مختلف بوده است. یک گذار واقعاً دموکراتیک در ایران باید از اصولی اساساً متفاوت آغاز شود: مذاکرات فراگیر در میان تمام نیروهای سیاسی از جمله جنبش‌های اقلیت‌های قومی؛ ترتیبات تقسیم قدرت در طول گذار؛ انتخابات فوری برای یک پارلمان گذار با اختیارات قانون‌گذاری؛ فرآیندهای قانون اساسی که واقعاً به حاکمیت مردمی اجازه دهد تا نتایج را بدون محدودیت‌های از پیش تعیین شده شکل دهد؛ حمایت از حقوق اقلیت‌ها از جمله حقوق زبانی، خودمختاری فرهنگی، و گزینه‌های فدرالیسم؛ رسانه‌های مستقل و جامعه مدنی؛ و حمایت بین‌المللی مشروط به فرآیند دموکراتیک به جای پشتیبانی از رهبران یا نتایج خاص. مخاطرات بسیار بالاست، مردم ایران فداکاری‌های بیش از حدی کرده‌اند، و فرصت برای تحول دموکراتیک واقعی بسیار ارزشمندتر از آن است که در چارچوبی هدر رود که وعده دموکراسی می‌دهد در حالی که دیکتاتوری تحویل می‌دهد. سند فاز اضطراری باید به عنوان سندی ناسازگار با اصول دموکراتیک، حقوق بشر و آرمان‌های جمعیت‌های متنوع ایران برای آزادی، برابری و تعیین سرنوشت، رد شود.